



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

جانب دوم



هدایتگران راه نور

یا علیؑ
یا محمدؐ

امام علیؑ

تفسیر جامع حدیث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هدایتگران راه نور (زندگی حضرت امام هادی علیه السلام)

نویسنده:

آیت الله العظمی سید محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

محبان حسین (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	هدایتگران راه نور جلد ۱۲ زندگانی حضرت امام هادی علیه السلام
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۰	مقدمه ناشر
۱۲	پیشگفتار
۱۵	زندگی‌نامه
۱۶	نقطه عطف جنبش مکتبی
۴۰	زندگی امام هادی
۴۰	اشاره
۵۳	امام پس از عصر متوکل
۵۹	فضایل و کرامات
۵۹	اشاره
۶۹	دانش امام
۷۴	بخشش و سخاوت امام
۷۸	اندرزهای درخشان
۷۸	اشاره
۷۹	ترجمه زیارت جامعه
۸۴	درباره مرکز

هدایتگران راه نور جلد ۱۲ زندگانی حضرت امام هادی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی محمدتقی - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : زندگانی حضرت امام هادی علیه السلام محمدتقی مدرسی

مشخصات نشر : تهران محبان الحسین ع - نشر بقیع ۱۳۷۶.

مشخصات ظاهری : ک ص ۶۶

فروست : (هدایتگران راه نور / محمدتقی [ج ۱۲])

مدرسی محمدتقی ۱۹۴۵ - ، هدایتگران راه نور؛ ج ۱۲

شابک : ۹۶۴-۶۴۳۹-۱۲-۸ : ۱۸۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۴۳۹-۱۲-۸ : ۱۸۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : چاپ دوم بهار ۱۳۷۷

یادداشت : عنوان دیگر: زندگانی امام هادی علیه السلام

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان دیگر : زندگانی امام هادی علیه السلام

عنوان دیگر : زندگانی امام هادی علیه السلام

موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

موضوع : علی بن محمد(ع) ، امام دهم ۲۵۴ - ۲۱۲ق -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۳۶/م ۴،۱۲،۳۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۸۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۶-۸۷۶۱

بسم الله الرحمن الرحيم سخن گفتن پیرامون ائمه اطهار علیهم السلام سخت است. در گذر تاریخ انسانهای فراوانی می یابیم که بر آستانه راه این انوار الهی ایستاده اند و می خواهند بگونه ای به آنها نزدیک شوند تا از سرچشمه معرفت آنها بهره مند گردند. هیچ جای شکفتی نیست، زیرا ائمه معصومین علیهم السلام افسانه یا اسطوره های تاریخی نمی باشند بلکه، آنها راه روشنی هستند که رودی را در دل امت جاری ساخته اند که با گذشت قرن‌ها از شهادت و رحلت این بزرگواران پیروان شان آنها را از یاد نبرده اند. پس یاد این بزرگواران سخنی است که هرگز از آن خسته نمی شویم و مدرسه ای است که هرگز نمی توان آنرا ترک نمود. از این رو مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی مدرسی (حفظه الله) سال‌ها قبل مبادرت به نگارش یک سلسله ۱۴ جلدی تحت عنوان (قدوه واسوه) نمودند که کتاب حاضر (زندگانی حضرت امام علی الهادی علیه السلام) دوازدهمین شماره از

سلسله فوق می باشد که بارها به زبان عربی چاپ گردیده است. با توجه به سبک نگارش و سلیس بودن آن، این مجموعه توسط ناشرین مختلف از جمله انصار الحسین علیه السلام، بقیع، و محبان الحسین علیه السلام تحت عنوان (هدایتگران راه نور) ترجمه و چاپ گردیده است. انتشارات محبان الحسین علیه السلام به خود می بالد که اولین چاپ این مجموعه را در سال ۱۳۷۹ و چاپ ششم دوازدهمین شماره از سلسله فوق را نیز در زمستان ۱۳۸۵ به بازار کتاب عرضه می دارد. از خداوند متعال می خواهیم که در راه نشر معارف اسلامی موفقمان بدارد. واحد فرهنگی انتشارات محبان الحسین علیه السلام

ص: ۵

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، والسلام على النبيين و الصديقين، و صلوات الله و برکاته على خاتم المرسلين محمد و آله الهداه الميامين. گاه پیش خود می اندیشم که آیا همین شناخت جزئی به نامهای ائمه و تاریخ ولادت و شهادت آنها برای ارتباط ما با این بزرگواران کفایت می کند؟ و آیا فقط همین شناخت ما را پیرو آنان و آنها را امام ما می گرداند؟ در این صورت نشانه ی اقتدای به آنها چیست؟ اگر یکی از ما را در پیشگاه پروردگار حاضر کنند و خداوند از او بپرسند: پیشوا و یا پیشوایان تو کیانند؟ و او در پاسخ نام پیشوایانش را بر زبان آورد بدون آنکه ویژگیها و کردارها و تعالیم آنان را شناخته باشد، و ائمه علیهم السلام نه تنها او را شناسند که حتی منکر شیعه بودنش شوند، آیا در این صورت او عذری پذیرفتنی در نزد خدا دارد؟ من در این باره تردید می کنم و احتمال می دهم که بر دوستداران اهل بیت که مدعی هواخواهی خاندان پیغمبر و پیروی از راه و روش این بزرگوارانند، واجب است که آنان را به گونه ای مورد شناخت قرار دهند که یمان آنها و ائمه

ارتباط تام و کامل برقرار کند و البته این شناختی است که از حد و مرز اسما و القاب بسیار فراتر می رود و دست کم به شناخت شیوه ی کلی آنان در زندگی و قسمتی از آنچه که آنان به اجرای آن دستور داده اند، می انجامد. اگر چنین احتمالی صواب باشد، بر یک فرد شیعه واجب است که در برنامه ی مطالعاتی و پژوهشی خود، شناخت تاریخ ائمه علیهم السلام را ولو بطور خلاصه، بگنجاند. هر چند که شناخت بیشتر سیما و زندگی این رهبران و غور و تأمل در گفتار آنان، بر درجات انسان در پیشگاه پروردگار می افزاید و بهای کردار صالح او را افزونی می بخشد. آنچه در صفحات بعد به آن خواهیم پرداخت در واقع بضاعت مزجاتی است که به پیشگاه ائمه علیهم السلام به تحفه می بریم به این امید که خداوند متعال به فضل و کرم خویش آن را از ما به نیکویی قبول کند. محمد تقی مدرسی

نام: علی پدر و مادر: امام جواد و سمانه شهرت: هادی، نقی کنیه: ابوالحسن سوم زمان و محل تولد: ۱۵ ذیحجه ی سال ۲۱۳ هجری در مدینه. زمان و محل شهادت: سوم رجب سال ۲۵۴ در سن ۴۱ سالگی در شهر «سامراء» بر اثر زهری که با دسیسه ی «معتز» (سیزدهمین خلیفه عباسی) توسط معتمد عباسی، به آن حضرت خوراندند، به شهادت رسید. مرقد شریف: شهر سامره، واقع در عراق. دوران زندگی: در سه بخش: ۱ - ۸ سال قبل از امامت (از سال ۲۱۲ تا ۲۲۰ ه.ق) ۲- دوران امامت، در زمان خلفای قبل از متوکل ۱۲ سال (از سال ۲۲۰ تا ۲۳۲ ه.ق). ۳- دوران امامت در سخت ترین شرائط، در زمان خلافت چهارده ساله ی دیکتاتوری متوکل (دهمین خلیفه عباسی) و سپس خلفای بعدی.

از هنگامی که آدم ابوالبشر علیه السلام به زمین فتنه ها و بلاها هبوط کرد، و تا زمان برپایی قیامت، همواره میان نیکان که در جستجوی خشنودی خدایند و گمراهان که از دسیسه های شیطان پیروی کردند، مبارزه و ستیز برقرار بود و هست. با این حال زمین هیچ گاه و در هیچ برهه ای از وجود باقیمانندگان تبار پیامبران و پیروانشان که از فساد و تباهی در زمین جلوگیری و حجت خدا را بر مردمان، اقامه می کرده اند، تهی نبوده است. پروردگار سبحان در اشاره به همین حقیقت می فرماید: (فلولا کان من القرون من قبلکم أولوا بقیه ینهون عن الفساد فی الأرض) (۱). «پس چرا نبود از قرنهای پیش از شما بازماندگانی که از تباهکاری در زمین نهی کنند...» او می فرماید این «بقیه ی صالحه»، پیامبران مرسل یا جانشینان پیامبر

ص: ۱۰

و یا علمای ربانی بوده اند که درفش دعوت به سوی خدا و قیام به فرمان او را به میراث برده بودند. امام هادی علیه السلام این رهبری خردمندانه را از پدر بزرگوارش، امام جواد به ارث برده بود که میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خاتم پیامبران که بر تمام مکاتب الهی برتری و هیمنه داشت، بدو منتهی می شد، به ارث برده بود. بندگان برگزیده ی خدا، امامت ربانی را به میراث بردند و علمای ربانی و زاهدان و صالحان شیعه، حق و پیروی از خط مشی پیامبران را میراث خویش گرفتند. هدف این خط مبارک، تحقق بخشیدن به همان آرمانهایی بود که پیامبران و صالحان در طول تاریخ برای تحقق بخشیدن آنها کوشیدند و به عبارتی به همان آرمانهایی که خداوند متعال در این آیه آنها را به اختصار بیان کرده است، جامه ی تحقق پوشاندند: (لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و أنزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغیب ان الله قوي عزیز) (۱). «همانا که ما پیامبران خویش را با نشانیها فرستادیم و با ایشان کتاب و ترازو فرو فرستادیم تا مردم به قسط قیام کنند، و آهن را فرو فرستادیم که در آن نیرویی است سخت و سودهایی برای مردم تا خدا شناسد آن را که او و فرستادگانش را به غیب یاری می کند که خداوند توانا و عزتمند است.»

ص: ۱۱

آنچه در دیگر آیات قرآنی و نیز در این آیه بدان اشارت رفته، اهداف والای بعثت پیامبران به شمار می آیند که عبارتند از: الف - دعوت به خدا با دلایل آشکار (بینات). این نکته در این فرمایش امیرمؤمنان علی علیه السلام به روشنی بیان شده است: «پس خداوند هر چند گاه پیامبرانی فرستاده و به وسیله ی آنان به بندگان هشدار داد تا حق میثاق را ادا کنند و نعمت فراموش شده را یاد آرند و نهفته های خرد را آشکار سازند.» با بیدار کردن عقل و برانگیختن وجدان از زیر ابرهای غفلت و پالایش فطرت از آلودگیها و موانع و حجب، حجت خدا بر بندگان، از راه بعثت پیامبران تمام می شود! ب - تلاوت کتاب خدا که در آن تمام نیازمندیهای مردم تبیین شده است. از طریق تلاوت کتاب و آیات آن، پیامبران علیهم السلام به تزکیه و تعلیم مردم همت می گماشتند. خداوند در این باره می فرماید: (هو الذی بعث فی الأمیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین) (۱). «او (خدا) است که آن که در بی سوادان، پیامبری از خودشان برانگیخت تا بر ایشان آیات خدا را بخواند و پاکشان سازد و کتاب و حکمت بیاموزدشان و گرچه پیش از این در گمراهی آشکار بودند.» ج - فراهم آوردن میزان به این معنی که ولی امر (حاکم) کسی است که

ص: ۱۲

میان مردم به عدل و داد فرمان می راند. خداوند در این باره می فرماید: (فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً) (۱). «نه چنین است، به پروردگارت سوگند که ایمان به تو نیاورند مگر آنکه تو را به داوری بگیرند آنچه میانشان روی داده است سپس در دل خود از آنچه تو قضاوت کرده ای چاره ای نیابند و کاملاً تسلیم شوند.» پس هر که عهده دار منصب خلافت الهی شد میزان حق و فرقان و نور می گردد تا اگر شیوه ها به یکدیگر مشتبه شد و نظریات و آرا با یکدیگر تفاوت یافتند آنها به مردم بیاموزند که کدامین راه و کدامین شیوه آنانرا به سوی پروردگار و جلب خشنودی خالق رهنون می شود. د- والاترین هدف از همه ی این آرمانهای برتر، تحقق یافتن بالاترین درجات عدالت در بین مردم یعنی «قسط» است که جز با ایمان مردم به پیامبران و پیروی آنها از کتاب خداوند و تسلیم در برابر میزان، صورت نخواهد پذیرفت و هم از این روست که خداوند می فرماید: (ليقوم الناس بالقسط). بدیهی است که تحقق کامل این قسط، جز با اتکا به نیروی مادی و بازدارنده ای که در آهن متجلی است و فرو فرستاده از جانب خداست و در آن قوتی است سخت، میسر نخواهد بود. آهن نیز به سهم خود، اگر در دستان دلیر مردان از جان گذشته در راه

ص: ۱۳

خدا و برای یاری دین و پیامبران او نباشد، مفهومی نخواهد داشت. اگر این دلاوران، آهن را برای دفاع از وحی خدا و خط مشی پیامبران خدا به کار برند، یاری خدا نیز بر آنان فرود آید که خداوند بسیار توانا و عزتمند است و خود فرموده است: (و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز) (۱). «و خدا البته یاری کند آن را که به یاری او برخاسته که خداوند توانا و عزتمند است.» این آرمانها، خط و حرکت مکتبی بود که امام هادی علیه السلام در روزگار خویش زمام آنرا را به دست داشت. اینک باید پرسید که نقاط عطف این خط از هنگام تشکیل آن در عصر امام علی علیه السلام تا زمان امام هادی چه چیزهایی بوده است؟ پس از پیوستن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به «رفیق اعلی»، امت تازه بنیاد اسلام به پیشوایی نیاز داشت که از میراث آن حضرت پاسداری کند و از خط اصیل وی که از چپ و راست امواج حملات عده ای قرار می گرفت، دفاع کند و ارزشهای والایی را که توسط وحی فرود آمده بود، در میان امت استواری بخشد. امیرمؤمنان به بهترین شکل به این وظیفه همت گمارد و گروهی از برگزیدگان و پاکان امت، که جزو همان «بقیه صالحه» بودند به گرد او جمع آمدند و به دفاع از خط اصیل رسالت الهی مشغول شدند.

ص: ۱۴

با وقوع جنگ صفین، شکاف میان این خط با سایر خطوط، وضوح بیشتری به خود گرفت و ابرار که بقیه ی سلف صالح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در میان آنان بودند، کلاً به سوی امام علی گرایش یافتند و این خط به رغم وحشت ایجاد شده از طرف حزب حاکم اموی، همچنان برجستگی و برتری خویش را حفظ کرد. امام آوازه ی این خط در دنیا نیپچید مگر پس از آنکه رنگ خون به خود گرفت و حرارت فاجعه را پس از واقعه طف لمس کرد. بنابراین اگر بگوییم این خط در روز صفین متبلور شد، باید بگوییم که رشد و تکامل آن در روز عاشورا به وقوع پیوست. در زمان امام زین العابدین این صبغه ی الهی دو چندان شد و در روزگار امامت امام باقر خط مشی توحیدی تبلور یافت. چرا که در اوج آن عقل نیر با وحی منزل تلاقی پیدا کرد. در دوران پیشوایی امام صادق و نیز جزئیات این خط در احکام و اخلاق و آداب و مواعظ به صورتی کامل ترسیم شد. در دوره ی امام کاظم این خط رنگی سیاسی یافت زیرا مسأله طرح ریزی انقلابی مردمی در کار بود. اما در دوران ائمه بعدی یعنی امام رضا و سه فرزندش علیهم السلام خط مکتبی به عنوان یک نیروی سیاسی و اجتماعی و نفوذ یافته در هیأت حاکمه که در تصمیم گیریها و اشراف بر حیات دینی جامعه نیز بی تأثیر نبودند، تجلی پیدا کرد. دوران امام هادی، به تجلی قدرت خط مکتبی در تمام زمینه ها متمایز بود. اگر چه نظام عباسی همواره و بویژه در دوران متوکل عباسی به

قدرت سرکوب خویش متمایز بود. شاید بتوان از برخی از شواهد تاریخی زیر، به اوضاع و احوال شیعیان در دوران امامت امام هادی پی برد: ۱- در حدیث مفصلی که شیخ کلینی در مورد آنچه که پس از وفات امام جواد علیه السلام رخ داد روایت کرده، آمده است: «چون ابوجعفر (امام جواد) در گذشت از خانه ام بیرون نیامدم تا آنکه دانستم سران طایفه (شیعه) نزد محمد بن فرج الرخجی که از اصحاب موثق امام رضا و امام جواد و وکیل امام هادی بود گرد آمده درباره ی امر (امامت) به رایزنی می پردازند» (۱). این روایت بیانگر آن است که شیعیان در آن روزگار مجالسی داشتند که در آنها درباره ی امور بسیار مهم به گفتگو و رایزنی می نشستند. یکی از این امور مهم، شناخت امام و بیعت با او و پذیرفتن دستوراتش بوده است. آنان پس از وفات امام جواد علیه السلام، به خاطر وجود اخبار صحیحی که در دست داشتند، بر امامت امام هادی اجماع کردند. در پایان این روایت آمده است: همه ی کسانی که در آن مجلس بودند به امامت امام هادی تسلیم شدند. شیخ مفید همچنین می افزاید: «اخبار در این باره بسیار فراوان است به طوری که اگر بخواهیم همه ی این اخبار را در اینجا بیان کنیم کتاب طولانی

ص: ۱۶

۱- ۶. چنان که گفته شد این حدیث مفصل است و ما تنها به نقل قسمتی که در اینجا ضروری می نمود پرداختیم. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۰.

شود. همین که شیعیان پس از امام جواد بر امامت امام هادی اجماع کرده اند و کسی در آن زمان جز خود آن حضرت ادعای امامت نکرد، ما را از ایراد اخبار و نصوص صریح بر امامت آن حضرت بی نیاز می سازد» (۱). بنابراین می بینید که شیخ مفید، امامت امام هادی را به اجماع سران شیعه مربوط می داند. چرا که آنان برگزیدگان امت و از فقهای بزرگ بودند و معرفت آنان به امامی که با وی و پدر و جد بزرگوارش زیسته بودند، راهی عقلانی برای شناخت امام به حساب می آید. سخن شیخ مفید و حدیثی که او روایت کرده، فقط بیانگر اوضاع و احوال طایفه ی شیعه در آن دوران است. ۲- فتح بن خاقان وزیر متوکل بود اما به امام هادی مهر می ورزید و علت این مهرورزی یا گرایش شخصی او بود و یا اینکه وی در حقیقت یکی از یاران نفوذی آن حضرت در دستگاه حاکمه به شمار می آمد. اما در روایت آمده است که آن حضرت به خاطر حفظ جان فتح بن خاقان او را مورد نکوهش قرار داده است. اجازه دهید به حدیث زیر که بیانگر گوشه ای از کرامات امام هادی و در عین حال نمودار بخشی از اوضاع و احوال شیعه در آن دوران است، گوش بسپاریم: روزی نزد امام علیه السلام رفته عرض کردم: سرورم! این مرد مرا طرد کرده و روزی ام را بریده و ملولم ساخته است و نزد او به چیزی متهم نیستم مگر به این جرم که ملازم شمایم و اگر شما چیزی از او درخواست کنید

ص: ۱۷

قبول آنرا از شما لازم می داند، بنابراین بر من منت نهید و از او درخواست کنید. امام فرمود: اگر خدا خواهد کفایت شوی. چون شب فرا رسید، پیغام رسانان متوکل یکی پس از دیگری نزد من آمدند. من نزد متوکل رفتم. فتح بن خاقان که بر در ایستاده بود، پرسید: ای مرد شبانه در خانه ات چه چیزی نهان داشته ای، این مرد از بس که تو را طلبیده مرا به ستوه آورده است! درون رفتم و متوکل را دیدم که بر بسترش نشسته است. پرسید: ای ابوموسی! ما از تو غافلیم و تو نیز ما را به فراموشی سپرده ای، چه چیزی از تو پیش من است؟ گفتم: فلان انعام و فلان رزق و چیزهایی نام بردم و او دستور داد آنها را دو برابر به من دادند. سپس از فتح پرسیدم: آیا امام هادی علیه السلام بدین جا آمد. پاسخ داد: نه. گفتم: یادداشتی نوشته بود؟ پاسخ داد: نه. آنگاه من باز گشتم. فتح مرا دنبال کرد و به من گفت: شک ندارم که تو از او خواستی برایت دعا کند. پس از ایشان برای من نیز دعایی خواهش کن. چون نزد امام رفتم، به من گفت: ای ابوموسی! این آبروی رضاست. عرض کردم: به برکت شما سرورم! اما به من گفتند که شما نه پیش متوکل رفتید و نه از او درخواستی کردید. فرمود: خداوند می داند که ما در امور مهم جز بدو پناه نمی بریم و در کارهای دشوار جز بر او توکل نمی کنیم و ما را عادت داد که چون از او

درخواست کنیم، اجابتمان کند و می ترسیم از این شیوه منحرف شویم که او نیز از ما روی گرداند.. عرض کردم: فتح وزیر متوکل به من چنین و چنان گفت. امام فرمود: او به ظاهر ما را دوست دارد و در باطن از ما کناره می گیرد. دعا برای کسی است که پروردگارش را می خواند: چون در طاعت خدا خود را خالص کردی و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به حق ما اهل بیت اعتراف نمودی و از خدا چیزی درخواست کردی، تو را بی بهره نگذارد (۱). ۳- امام هادی در سامرا که مرکز خلافت بود سکونت داشت و نزد متوکل می رفت. راویان درباره ی نحوه ی ورود آن حضرت بر متوکل گفته اند: زمانی که امام هادی به کاخ متوکل نزدیک می شد هیچ یک از کسانی که بر در کاخ متوکل منتظر ایستاده بودند، از هیبت و جلال امام چاره ای جز پیاده شدن از مرکبهای خویش نداشتند.. محمد فرزند حسن فرزند اشتر علوی، یکی از این صحنه ها را چنین نقل می کند: با پدرم بر در کاخ متوکل بودیم. در آن هنگام من بچه بودم و در میان عده ای از خاندان ابوطالب و بنی عباس و سپاهیان قرار داشتم. چون امام هادی علیه السلام وارد شد همه ی مردم از مرکبهای خود پیاده شدند تا آن حضرت به درون رفت. یکی از حاضران به دیگران گفت: چرا به خاطر این بچه پیاده شویم در حالی که او نه شریفتر از ما و نه بزرگتر و سالخورده تر و داناتر از ما است؟ آن عده گفتند: به خدا سوگند برای او پیاده نمی شویم.

ص: ۱۹

ابوهاشم به آنها گفت: به خدا قسم چون او را ببینید به خاطرش با حقارت و ذلت از مرکبهایتان پیاده می شوید. مدتی نگذشته بود که امام به طرف آن جمع آمد و تا چشم حاضران به او افتاد همگی از مرکبهای خود فرود آمدند. سپس ابوهاشم از آنها پرسید: مگر ادعا نمی کردید که به خاطر او فرود نخواهید آمد؟ آنها پاسخ دادند: به خدا قسم ما اختیار دار خویش نبودیم که فرود آمدیم (۱). هرگاه امام هادی بر متوکل وارد می شد، پرده ها را برایش کنار می زدند و با تمام وقار آن حضرت را مورد احترام قرار می دادند. در روایت آمده است: یکی از اشرار، روزی به متوکل گفت: هیچ کسی با تو بیشتر از آن نمی کند که تو با هادی می کنی. در خانه کسی نمی ماند جز آن که او را خدمت می کند و زحمت بالا زدن پرده و باز کردن درب را به عهده می گیرند حال آنکه اگر مردم این مسائل را بفهمند خواهند گفت: اگر خلیفه از شایستگی وی برای خلافت بی خبر نبود با او چنین رفتار نمی کرد (۲). از این حدیث مفصل که گوشه ای به بحث ما مرتبط بود نقل کردیم، برمی آید که آن حضرت حتی در کاخ ستمگرترین خلیفه ی عباسی در عصر خودش یعنی متوکل، از چه شکوه و جلالی برخوردار بوده است. آن حضرت چون بر خلیفه وارد می شد، با وی به حق به موضع گیری و گفتگو می پرداخت. به عنوان مثال روزی آن حضرت نزد متوکل رفت.

ص: ۲۰

۱- ۹. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۷.]

۲- ۱۰. همان مأخذ، ص ۱۲۸.

متوکل از او پرسید: ای ابوالحسن! از میان مردم چه کسی در شاعری تواناتر است؟ امام در پاسخ، نام شاعری علوی را ذکر کرد و فرمود: چون این ابیات را سروده است: لقد فاخرتنا من قریش عصابه بمط حدود و امتداد اصابع (۱). فلما تنازعنا القضاء قضی لنا علیه بما فاهوا نداء الصومع (۲). متوکل پرسید: نداء الصومع چیست؟ امام علیه السلام فرمود: أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمداً... جد من یا جد شما است. متوکل از این سخن بسیار خندید و گفت: او جد توست و ما تو را از او نمی رانیم (۳). یک بار دیگر متوکل، امام را به مجلس باده نوشی خویش داخل کرد و از او خواست که وی را در آنچه بدان مشغول بود، همراهی کند. ولی امام او را موعظتی بلیغ فرمود. اجازه دهید این ماجرا را آنچنان که مسعودی در تاریخ خود آورده است، نقل کنیم. وی گوید: از امام هادی پیش متوکل بدگویی کرده و گفته بودند در خانه اش

ص: ۲۱

-
- ۱- ۱۱. گروهی از قریش با برچیدن ابروها (از روی تکبر) و دراز گردانیدن انگشتان با ما به مفاخره برخاستند.
 - ۲- ۱۲. چون با یکدیگر منازعه کردیم، قضا به نفع ما و بر زیان ایشان حکم داد بدانچه بانگ صومعه ها گفتند.
 - ۳- ۱۳. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.

نامه ها و سلاحهایی از پیروان قمی اش دارد و بر این قصد است که به حکومت دست یابد. متوکل عده ای از ترکها را به خانه ی آن حضرت روانه کرد. آنها شبانه به خانه ی حضرت یورش بردند اما چیزی در آنجا نیافتند و خود آن حضرت را در اتاقی در بسته پیدا کردند، او جامه ای پشمین بر تن داشت و روی ریگ و خاک نشسته و توجهش به خدای تعالی معطوف بود و آیاتی از قرآن را می خواند. مأموران او را در همان حال نزد متوکل برده گفتند: در خانه اش چیزی نیافتیم و او را دیدیم که رو به روی قبله نشسته است و قرآن می خواند. متوکل آن لحظه در مجلس باده گساری نشسته است و قرآن می خواند. متوکل آن لحظه در مجلس باده گساری نشسته و جام شراب به دستش بود. امام علیه السلام را نزد او بردند. چون متوکل چشمش به امام افتاد هیبت و بزرگی امام در وی کارگر شد. او را در کنارش نشانند و جامی که در دست داشت، به طرف آن حضرت گرفت. امام فرمود: به خدا گوشت و خون من هرگز خمر ننوشیده اند، مرا عفو کن. متوکل آن حضرت را معاف کرد و آنگاه گفت: برایم شعری بخوان. امام پاسخ داد: من اندکی شعر می دانم. متوکل گفت: گریزی نیست. امام که در کنار متوکل نشسته بود، آغاز به خواندن اشعار زیر کرد: باتوا علی قتل الأجدال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القل (۱).

ص: ۲۲

۱-۱۴. بر فراز قله های کوههایی که آنان را نگاهبانی می کرد خفتند و مغلوب شدند و قله ها آنها را سودی نرساند.

واستنزلوا بعد عز من معاقلهم واسكنوا حفرا يابئسما نزلوا (۱). ناداهم صارخ من بعد دفنهم اين الأساور و التيجان و الحلل (۲). اين الوجوه التي كانت منعه من دونها تضرب الأستار و الكلل (۳). فافصح القبر عنهم حين ساءلهم تلك الوجوه عليها الدود تنتقل (۴). قد طال ما اكلوا دهرأ و ما شربوا واصبحوا اليوم بعد الأكل قد اكلوا (۵). متوكل از شنیدن اين ابیات چنان گريست كه محاسنش به آب دیدگانش تر شد، حاضران نیز گريستند. آنگاه چهار هزار دينار به امام هادی عليه السلام داد و او را در كمال احترام به خانه اش باز گرداند (۶). بنا بر آنچه كه در منابع تاريخی می خوانيم بسياری از نزديكان و محرمان اسرار خليفه، پيرو امام هادی بودند. البته ممكن است اين پيروی حقیقی بوده و يا به اين خاطر بوده است كه شيعه را وزنه ای سياسی می دانستند. به عنوان نمونه فتح بن خاقان كه یکی از بزرگترین وزيران

ص: ۲۳

۱-۱۵. پس از دوره ای از عزت و سرفرازی از دژهایشان پايين كشيده شدند و در گودالی مسكن گرفتند ای وای كه در چه جای بدی فرود آمدند!

۲-۱۶. بانگ دهنده ای پس از دفن آنها فریاد زد: كجا رفت آن دستبندها و تاجها و جامه های فاخر ابريشمين؟.

۳-۱۷. كجا شد آن چهره های به ناز پرورده كه در برابر آنها پرده ها می زدند و سايبانها؟.

۴-۱۸. پس قبر، چهره آنان را نشان دهد هنگامی كه بدشان آید: اين است چهره هایی كه كرمها (برای خوردن آنها) بر روی چهره شان رفت و آمد می كنند.

۵-۱۹. دير زمانی كامرانی و عيش و نوش كردند و امروز چنان شده اند كه پس از آن همه خوردن و كامروایی كردن، خورده می شوند.

۶-۲۰. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱ - ۲۱۲.

متوکل بود و به هنگام کودتای ترکها علیه خلیفه با او کشته شد، پیوسته می کوشید به امام تقرب جوید و از برخی روایات هم پیدا است که متوکل او را متهم به شیعی گری می کرد که این امر خود نشانگر آن است که متوکل تا حدودی به وضع او پی برده بود (۱). درباره ی فتح آمده است که متوکل به او گفت: ای فتح این (امام هادی) دوست دوست و در صورت فتح خندید، و فتح هم در چهره ی خلیفه خندید. همچنین از داستان زیر آشکار می شود که برخی از فرماندهان سپاه نظام، مهر آن امام و چه بسا ولایت او را در دل نهان داشتند. از طرفی این ماجرا گوشه ای از انتشار دوستی امام و احترام او در بین عموم مردم، بخصوص در حرمین شریفین (مکه و مدینه)، پرده بر می دارد. از یحیی بن هرثمه، فرمانده ی سپاه عباسی، نقل می کنند که گفت: متوکل مرا به مدینه فرستاد تا امام هادی را به خاطر مطلبی که درباره ی او شنیده بود، به نزدش ببرم. چون به مدینه رفتم، مردم آنجا چنان بنای بانگ و شیون نهادند که تا آن هنگام همانند آن را نشنیده بودم. من شروع به تسکین دادن آنها کردم و سوگند خوردم که درباره ی وی به انجام کار ناپسندی مأمور نشده ام، آنگاه به بازرسی منزلش پرداختم و در آنجا چیزی جز قرآن و دعا و همانند اینها نیافتم. سپس او را حرکت دادم و خود عهده دار خدمتش شدم و با وی خوشرفتاری کردم.

ص: ۲۴

یکی از روزها در حالی که آسمان صاف بود و خورشید هم می درخشید، بر مرکبش سوار شد در حالی که بارانی در بر کرده و دم مرکبش را گره زده بود، من از کار او در شگفت شدم اما دیری نپائید که ابری در آسمان پیدا شد و بارانی تند باریدن گرفت و کار ما بسیار دشوار گشت. در این هنگام امام هادی رو به من کرد و گفت: من می دانم آنچه که دیدی (بستن دم مرکب) غریب شمردی و پیش خود پنداشتی که من در این کارها از تو داناترم. امام این گونه نبود که تو گمان کردی بلکه من در صحرا پرورش یافته ام و بادهایی را که دنبال خود باران دارند، بهتر می شناسم از این رو خود را برای بارش باران آماده کردم. چون به مدینه السلام رسیدم، ابتدا نزد اسحاق بن ابراهیم طاهری که والی بغداد بود، رفتم. او گفت: ای یحیی! این مرد زاده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و متوکل هم همان کسی است که او را می شناسی اگر او را علیه این مرد برانگیزی او را خواهد کشت و آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خصم تو خواهد بود. به او پاسخ دادم: به خدا سوگند از او جز کردار نکو ندیدم. آنگاه به سمت سامراء روانه شدم و در آغاز نزد وصیف ترکی که از یاران او بودم، رفتم و وصیف به من گفت: به خدا قسم اگر یک مو از سر این مرد (امام هادی) کم شود با من طرفی! من از گفتار این دو (اسحاق و وصیف) تعجب کردم. آنگاه از آنچه از امام هادی دیده بودم، متوکل را آگاه کردم و او را بسیار تمجید گفتم. متوکل نیز پاداش خوبی به امام هادی داد و به وی

بسیار احترام گذاشت و خوبی کرد (۱). روزگار امام هادی علیه السلام به واسطه ی وجود تحولات سیاسی، دوره ممتازی بود. چرا که در این دوره، بازگشت ترکان به کاخ عباسی فزونی گرفت و هر یک از فرماندهان آنان به طرف یکی از نامزدهای خلافت گراییده بودند و در پی فرصت می گشتند تا نامزد مورد نظر خود را به حکومت بنشانند و با خلیفه نامیدن او و به نام وی امور و مصالح کشور را هر طور که خواهند به بازی بگیرند. پس از وفات معتصم، فرزندش الواثق بالله عهده دار حکومت شد و ابن الزیات را به وزارت خویش برگزید و بر برادر خود جعفر خشم گرفت. اما حکومت او دیری نپایید که با مرگ وی پایان پذیرفت و متوکل جانشین او شد و ابن الزیات را کشت. دوران حکومت متوکل تا حدودی روی ثبات و آرامش به خود دید. اندکی پیش از مرگ واثق از وی درباره ی جانشینش پرسید و او پاسخ داد: خدا مرا نبیند که خلافت را زنده و مرده به گردن خویش بندم! از این سخن معلوم می شود که خلافت در عصر او حاوی چه مفهومی بوده است. آیا مگر این واژه بجز سرکوب و فریب و توطئه و غوطه وری در شہوتها مفهومی دیگری هم داشت؟ به علاوه مگر او خود برادرش متوکل را پس از آنکه امارت حج را بدو سپرد، به این خاطر که پی برد او بر سر

ص: ۲۶

خلافت با وی به رقابت پرداخته، روانه ی زندان نکرد و شفاعت هیچ کس را هم درباره ی او پذیرا نشد؟ پس از وفات الواثق بالله، متوکل به حکومت رسید و چنان که گفتیم عصر او تا حدودی شاهد ثبات و آرامش بود. اما این آرامش و ثبات بر پایه ظلم و گمراه سازی مردم استوار گشته بود. برجسته ترین نمودهای سیاست وحشت آفرین او، در اقدامات وی در قبال علوی ها تجلی می یابد. او دستور داد قبر سیدالشهداء علیه السلام را به همراه خانه های اطرافش ویران کنند و به جای آن زمین را شخم زنند و تخم بکارند و آبیاری کنند که تمام آثار آن محو شود و مردم هم از زیارت آن قبر منع شوند و ندا داد هر که پس از سه روز در اطراف قبر دیده شود گرفتار و به زندان «مطبق» سپرده خواهد شد. مردم هم از ترس اینکه مبادا دستگیر شوند، گریختند، در واقع متوکل با پیش گرفتن این سیاست حمیت و خشم مسلمانان و بویژه بغدادیان را که به سب علویها در مساجد و خیابانها اعتراض کرده بودند، برانگیخت (۱). همچنین در دوران خلافت متوکل خشکسالی وحشتناکی در عراق روی داد و بسیاری از مردم جان خود را از دست دادند. در این اثنا رومیان، با دیدن ضعف حکومت عباسی در بلاد اسلام طمع کردند و از نو حملات خود را به شهر قالیقلا واقع در جنوب آسیای صغیر،

ص: ۲۷

آغاز کردند و مردم آنجا را شکست سختی دادند (۱). از داستان زیر می توان به طبیعت حکومت متوکل و مراتب دشمنی و سرکوب وی بر ضد علویان و ترس او از شورش آنان به خوبی پی برد. بختی نقل کرده است: در منطقیهای به نام منبج نزد متوکل بودم که یکی از فرزندان محمد بن الحنفیه بر او وارد شد. او چشمانی زیبا داشت و جامه ای نیکو در بر کرده بود. پیش متوکل درباره ی او بدگویی کرده بودند. جوان رو به روی متوکل ایستاد و متوکل رو به فتح بن خاقان وزیر خود کرده بود و با وی سخن می گفت. چون زمان ایستادن به درازا کشید و جوان دید که متوکل به او نمی نگرد، خطاب به او گفت: «ای امیرالمؤمنین! اگر مرا احضار کرده ای تا تأدیبم کنی قطعاً بی ادبی کرده ای و اگر احضارم کرده ای تا او باشی که در محضر تو گرد آمده اند مرا بشناسند باید بگویم اینان از اهانت تو نسبت به خانواده ی من آگاهند». متوکل گفت: به خدا قسم ای حنفی اگر آن پیوند خویشی میان من و تو نبود و حلم من مرا به مهربانی بر تو وادار نمی کرد، هر آینه زیانت را بیرون می کشیدم و با شمشیر سرت را از بدن جدا می ساختم حتی اگر پدرت محمد به جای تو بود. آنگاه به فتح بن خاقان وزیر خود روی کرد و گفت: می بینی از دست خاندان ابوطالب چه می کشیم؟ یا حسنی که می خواهد تاج عزتی را که

ص: ۲۸

خداوند پیش از او به ما داده، به سوی خود بکشد یا حسینی که می کوشد آنچه را که خداوند پیش از او درباره ی ما نازل فرموده نقض کند و یا حنفی که به جهل خویش می خواهد شمشیر ما خونش را بریزد. جوان به او گفت: «آیا باده گساری و شراب و نی ها (موزیک) و غلام بچه ها برای تو حلمی باقی گذاشته؟ و چه وقت توبه خانواده ی من مهربان بودی در حالی که فدک را که ارث آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود از آنها چاپیدی و اینک ابوحرمله آن را وارث شده است. و اما اینکه نام پدرم محمد را یاد کردی باید بدانی که تو می خواستی (با بردن نامش) از عزتی که خدای و رسولش او را بالا برده بودند پایین بکشانی و به شرفی دست یازی که از رسیدن به بلندای آن ناتوانی و بدان نمی رسی. تو چنانی که شاعر گفت: فغض الطرف انک من نمیر فلا کعبا بلغت و لا کلابا تو از آنچه از دست حسنی و حسینی و حنفی می کشی به من شکایت می کنی پس چه بدياری و چه بد خاندانی! آنگاه جوان پای خویش را دراز کرد و گفت: این دو پای من برای زنجیرت و این گردن من برای شمشیرت. پس به گناه من مبتلا شو و ستم مرا به گردن گیر که این نخستین کار ناشایستی نیست که تو و پیشینیانت آن را به اجرا درآورده اید. خداوند متعال می فرماید: (قل لا أسألكم عليه أجراً الا المودة فی القربى) پس به خدای سوگند که تو درخواست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پاسخ نگفتی و به کسانی جز خویشان او مهربانی کردی.

پس به همین زودی بر حوض کوثر وارد می شوی و پدرم و جدم علیهما السلام تو را از آن دور می رانند». متوکل از شنیدن این سخنان گریست و سپس برخاست و به قصر کنیزانش رفت و فردای آن روز همان جوان را به حضور طلبید و به وی انعام گرانمایه ای داد و آزادش کرد (۱). پنجه ی آهنین ستم متوکل و ظلم فراوان او موجب دشمنی مردم با وی شد. ظلم و بیاداد وی حتی سپاه او را فرا گرفت تا آنجا که ارتش او به رهبری افرادی به نامهای بغای صغیر و باغر بر ضد او سر به شورش برداشتند و در نتیجه متوکل و وزیرش فتح بن خاقان کشته شدند و فرزندش منتصر در ماه شوال سال ۲۴۷ ه به جای او به خلافت نشست و برادرانش معتز و مؤید را از ولایت عهدی خلع کرد و در تمام امور و بویژه مسائلی که با علوی ها در ارتباط بود شیوه ای مخالف با روش پدرش اتخاذ کرد. دوران خلافت منتصر که برخی از مورخان از آن به خوبی یاد کرده اند، چندان به درازا نکشید. مورخان منتصر را شخصی بردبار، خردمند، بخشنده، اهل کار خیر، بسیار منصف، خوشرفتار و... معرفی کرده اند (۲). منتصر پس از گذشت ۶ ماه از خلافتش در سال ۲۴۸ ه از دنیا رفت و مردم با احمد فرزند محمد معتصم بیعت کردند و به او لقب المستعین

ص: ۳۰

۱- ۲۵. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۳ - ۲۱۴.

۲- ۲۶. همان مأخذ به نقل از ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۹.

بالله دادند. به نظر می رسد که مستعین در نظر داشت جلوی نفوذ ترکها را که نیروی نظامی آنها به نیروی سیاسی فزاینده ای در کشور مبدل شده بود، بگیرد اما از طرف آنها و بویژه از سوی «بغای صغیر» با مخالفت سرسختانه ای رو به رو شد. آنان با معتز بن متوکل دست بیعت دادند و میان یاران و هواداران این دو خلیفه که مقرر اولی در بغداد و مقرر دومی در سامراء بود جنگ خونباری در گرفت. این جنگ در شرایط اقتصادی کشور بسیار تأثیر گذاشت. با به خلافت رسیدن معتز، مستعین به واسطه تبعید شد و سرانجام به دست گروهی که سعید خادم رهبری آنها را برعهده داشت، به قتل رسید (۱). اما معتز نیز همواره از ناحیه ی ترکان که پدرش را کشته و پسر عمویش را از خلافت خلع کرده بودند احساس ترس و نگرانی می کرد. بالاخره خلافت برای او نیز پایدار نماند و به طرز فاجعه آمیزی به قتل رسید. ماجرای کشته شدن معتز بنا به نقل مورخان این گونه بود: ... گروهی از ترکان بر او وارد شدند و پای او را گرفتند و او را روی زمین کشیدند و تا در اتاق آوردند و با گرز، بر سر او زدند و جامه اش را دریدند و او را در آفتاب نگه داشتند او از شدت گرما یک پا بر زمین می نهاد و پای دیگر بر می داشت. بعضی هم به او سیلی می زدند و او با دست خویش روی خود را می گرفت تا از ضربه های آنها جلوگیری کند سپس گروهی از علمای کاخ حکومتی را شاهد خلع او گرفتند و آنگاه وی را در سردابی داخل کردند

ص: ۳۱

و در سرداب را با آجر گرفتند و او در همانجا محبوس بماند تا از دنیا رفت (۱). پس از مرگ معتز، مهدی پسر واثق در سال ۲۵۵ ه به خلافت رسید. در دوران خلافت وی نابسامانی و آشفتگی در تمام کشور حکمفرما شد. در بغداد سپاهیان سر به شورش برداشتن و آتش انقلاب علوی ها نیز در گوشه و کنار کشور شعله ور گردید. بدین ترتیب خلافت عباسی به منزله ی شعاری در آمد برای هر کس که به حکومت طمع بسته بود و توطئه و فریب شاخصه ی برجسته ی هر سیاستی شد. تمام این حوادث فرجام طبیعی سرکوب و فریبی بود که توسط اسلاف نخستین این خلفا به منصفه ی ظهور رسیده بود. چرا که وقتی معتصم ترکها را بر دیگران مقدم داشت و نیروی نظامی کوبنده ای از آنها ترتیب داد و به نیروی آنان مردم را سرکوب می کرد و آتش انقلابها و شورشها را فرو می نشاند، طبیعی بود که این نیرو روزی به قوه ای تبدیل شود که خاندان او را مورد تهدید قرار دهد و خلافت را دستخوش نابودی سازد. تا آنجا که یکی از مورخان می نویسد چون معتز بر تخت خلافت نشست، خاصان او بیامدند و منجمان را احضار کردند و به آنها گفتند: بنگرید که این خلیفه چند سال زندگی می کند و تا کی بر تخت خلافت می نشیند؟ یکی از نکته سنجانی که در مجلس حضور داشت، گفت: من از منجمان به عمر خلیفه و نیز مدت خلافت او آگاه ترم! حاضران از او پرسیدند: پس

ص: ۳۲

بگو خلیفه چند سال زندگی و چند سال خلافت می کند؟ مرد پاسخ داد: تا هر وقت که ترکان بخواهند! تمام کسانی که در مجلس بودند، از پاسخ این مرد خندیدند (۱). آری انحراف ظاهراً در آغاز کار اندک می نماید اما بعداً به سرعت همه ی مصالح و منافع را زیر پوشش خود می گیرد! در این میان ائمه علیهم السلام و یارانشان از ارزشهای حق و عدالت و آزادی دفاع می کنند تا مبدا مصالح دین و امور ملت به چنین فجایع ناگواری بینجامد.

ص: ۳۳

۱- ۲۹. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۹.

در دومین روز از ماه رجب سال ۲۱۲ هجری، مدینه ی منوره و قریه ی (صربیا) به پیشواز ولادت نخستین فرزند امام جواد علیه السلام شتافت و موجی از سرور و خوشحالی این بیت هاشمی را فراگرفت. پدرش او را به نام جدش. رضا علیه السلام، و نیای اکبرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام خواند و کنیه اش را ابوالحسن نامید. القاب با مسمای حضرتش از سیما و سیرت بزرگوار و پاک او حکایت می کنند. القاب او عبارتند از: نجیب، مرتضی، هادی، نقی، عالم، فقیه، امین، مؤتمن، طیب و متوکل. چون به شهر سامراء منتقل شد و در محله ای به نام عسکر مسکن گرفت، عسکری یا فقیه عسکری نیز خوانده می شد. برخی گفته اند: شهر سامراء را عسکر می نامیدند چون جایگاه ارتش و سپاه بود و از همین رو امام هادی را (عسکری) می خواندند. مادرش سمانه ی غریبه نام داشت. کودک در زیر سایه ی پدرش رشد و نمو کرد و پدرش او را به دانش امامت می پرورید و هر روز درفشی از علوم و معارف دینی برای او برمی افراشت و وی را می فرمود که بد آنها اقتدا کند.

در محرم سال ۲۲۰ هجری که معتصم امام جواد علیه السلام را به عراق فراخواند، آن حضرت فرزند خویش را در دامانش نشانده و از او پرسید: دوست داری از سوغات عراق چه چیزی به تو هدیه کنم؟ فرزندش پاسخ داد: شمشیری که گویی شعله‌ی آتش است (۱). اما او نه آن شمشیر را دید و نه پدرش را که او هرگز از این سفر باز نگشت. شاید در روز ۲۹ ذی قعدة سال ۲۲۰ هجری، زمانی که هشت سال بیشتر از عمر او نمی گذشت، وقتی خانواده اش او را هراسان دیدند و از او پرسیدند: تو را چه می شود؟ گفت: به خدا پدرم در این لحظه از دنیا رفت. به او گفتند: چنین مگو. اما او پاسخ داد: به خدا این چنین است که می گویم. آن روز را یادداشت کردند، و همان بود که این کودک گفته بود (۲). وصیت پدرش در مورد جانشینی او قبلاً به سران طائفه شیعه رسیده بود. از این رو پس از مرگ آن حضرت همه اجتماع کردند و امامت را بدو سپردند. (در این باره در فصل نخست به تفصیل سخن گفتیم). در باقی دوران خلافت معتصم و نیز دوران خلافت واثق در همان شهر پدر خویش اقامت کرد. آوازه‌ی نیکی او در همه جا پیچیده بود. چون متوکل به خلافت نشست ترسید که مبادا امام علیه السلام بر ضد او دست به کار قیام و شورش شود از این رو وی را به سوی خود طلبید تا هم از نزدیک او

ص: ۳۵

۱- ۳۰. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۳.

۲- ۳۱. همان مأخذ، ص ۱۷۶.

را تحت نظر داشته باشد و هم بتواند در مواقع ضروری به راحتی بر وی فشار وارد کند. به نظر می رسد که متوکل پس از آنکه نامه های پی در پی از حجاز مبنی بر آنکه اهالی مکه و مدینه به آن حضرت گرایش دارند دریافت کرد، خواستار آمدن آن حضرت به نزد خود شد. چنین می نماید که متوکل همسر خویش را در پی تحقیق از کسانی که این نامه ها را برای او فرستاده بودند، روانه کرد. از نحوه ی دعوت امام چنین برمی آید که متوکل از ناحیه ی آن حضرت به شدت احساس نگرانی می کرده زیرا با فرستادن گروهی به طور مخفیانه، چنان که گذشت، در صدد تحقیق و تفحص از این امر بوده است. متوکل طی یک نامه ی ملاطفت آمیز به امام هادی علیه السلام آن حضرت را به سوی خود فراخواند. در این نامه چنین آمده بود: امیرالمؤمنین چنین دید که عبدالله بن محمد را به خاطر نادیده انگاشتن حق شما و کوچک شمردن منزلت و شأن شما و نیز نسبت دادن برخی از مسائل به شما از مسئولیت جنگ و نماز در مدینه از منصب و مقام برکنار دارد. زیرا امیرالمؤمنین بی گناهی شما را در آن مسائل به خوبی می داند و از صدق نیت و نیکوکاری و گفتار شما باخبر است و می داند که شما در صدد گرفتن کار خلافت نیستید (۱). عبدالله بن محمد، قبلاً نامه ای به متوکل نگاشته و امام را متهم ساخته

ص: ۳۶

بود که قصد دارد بر ضد خلیفه دست به قیام و شورش زند. امام علیه السلام نیز نامه ای به متوکل نوشت و ساحت خود را از این اتهام مبرا کرد. متوکل در ادامه ی نامه ی فوق چنین می نویسد: امیرالمؤمنین به جای عبدالله بن محمد، محمد بن فضل را والی مدینه مقرر کرده است و به او فرموده است که تو را مورد احترام و تجلیل قرار دهد و به فرمان و نظر تو گوش سپارد تا بدین ترتیب به خدای و امیرالمؤمنین تقرب جوید. امیرالمؤمنین به (دیدار) شما مشتاق است و دوست می دارد بار دیگر با شما تجدید عهد کند و به سیمای شما بنگرد (۱). چون امام هادی علیه السلام به سامراء آمد، متوکل بر آن شد تا از قدر و منزلت آن حضرت در نزد مردم بکاهد. از این رو دستور داد امام را پیش از آنکه به نزد وی ببرند برای سه روز در کاروانسرای گدایان منزل دهند. غافل از آنکه منزلت امام در پیشگاه خدا یابندگان پاک سرشت او بسته به منزلی که در آن سکنی می گیرد و یا ثروتی که دارد نیست، بلکه بسته به میزان زهد او در دنیا و اشتیاقش بدانچه نزد خداست، می باشد. بنابراین صبر و شکیب او بر اهانتها و آزارها، آن هم در راه خدا، جز بر میزان نزدیکی او به خداوند نخواهد افزود. یکی از پیروان امام هادی علیه السلام به نام صالح بن سعد، در همان مکان متواضع به خدمت آن حضرت رسیده به وی گفت: فدایت شوم! اینان

ص: ۳۷

خواسته اند نور تو را خاموش سازند و تو را در میان مردم رسوا کنند و برای همین در این جای ناپسند فرودت آورده اند. لکن امام علیه السلام یکی از کرامات خویش را به وی نمایاند و آنگاه فرمود: «هر جا که باشیم این برای ما مهیاست ما در سرای گدایان نیستیم» (۱). به نظر می رسد که آن حضرت در مدت اقامت خود در سامراء رهبری خط مکتبی را، به راههای مختلف در دست داشته و از سکونت در این شهر ناخشنود نبوده است چنان که می فرماید: «مرا بر خلاف میل به سر من رای آوردند و اگر مرا از اینجا اخراج کنند باز هم به رغم میل من است. راوی گوید: پرسیدم چرا؟ فرمود: چون هوای این شهر پاک و آبش گواراست و بیماری اش کم» (۲). متوکل عباسی که مراتب بغض و کینه ورزی وی در حق اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان بر کسی پوشیده نیست، با این تصمیم در حقیقت می خواست بزرگ ترین و نیرومندترین مخالفانش را در نزدیکی خویش جای دهد، تا او را راحت تر تحت نظر بگیرد و هرگاه که خود خواست به زندگی او خاتمه بخشد. اما آن حضرت به اذن خداوند تدبیری اندیشید و تصمیم گرفت تا عمق هیأت حاکمه نفوذ کند و نزدیک ترین یاران خلیفه را زیر نفوذ خویش درآورد و چنین نیز کرد. تا آنجا که مادر متوکل برای امام علیه السلام نذر می کند. شاید اینگونه روایات گوشه ای از ابعاد تأثیر امام

ص: ۳۸

۱-۳۴. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۳.

۲-۳۵. همان مأخذ، ص ۱۳۰.

هادی را در کاخ حکومتی بیان کند: ۱- «متوکل در اثر دملی که روی بدن وی پدید آمده بود، در بستر مرگ بود. بیماری او چنان بود که هیچ کس جرأت به خود نمی داد، برای جراحی کاردی تیز به بدن او رساند. از این رو مادرش نذر کرد که اگر متوکل از این بیماری بهبود یابد مقدار فراوانی از مال خویش را به امام هادی بدهد». فتح بن خاقان به متوکل پیشنهاد کرد که اگر کسی را به نزد امام علیه السلام بفرستی و از او (راه چاره ی این بیماری را) بخواهی شاید او دارویی بشناسد که با استفاده از آن، بهبود یابی. متوکل گفت: کسی را نزد او بفرستید. فرستاده رفت و بازگشت و پیغام آورد «پشکل» گوسفند را که زیر پامالیده شده گرفته با گلاب بخیسانید و بر محل دمل بگذارید که به اذن خدا سود بخش است. برخی از کسانی که در محضر متوکل حاضر بودند، از شنیدن این سخن به خنده افتادند اما فتح بن خاقان به آنها گفت: چه زیان دارد که سخن او را نیز تجربه کنیم؟ به خدا سوگند من امیدوارم با آنچه او گفته بهبود خلیفه حاصل گردد. از این رو مقداری پشکل آورده در گلاب خیسانند و بر موضع دمل نهادند. سر دمل باز شد و هر چه در آن بود بیرون آمد. مادر متوکل از بهبود فرزند خویش بسیار خوشحال شد و ده هزار دینار، مختوم به مهر خویش، برای آن حضرت فرستاد و متوکل هم از

بستر بیماری برخاست (۱). ۲- از صقر بن ابی دلف کرخی روایت شده است که گفت: چون متوکل، سرور ما امام هادی علیه السلام را به سامراء آورد در پی تفحص از حال و روز آن امام برآمد. وی گوید: زرافی حاجب متوکل به من نگریست و دستور داد که نزد او بروم چون نزدش درآمدم از من پرسید: صقر! چه خبر؟ گفتم: خیر است استاد، گفت: بنشین و از اول تا آخر آن را بگو. گفتم: اشتباه کردم که آمدم. صقر گوید: مردم از گرد او پراکنده شدند، سپس او از من پرسید: تو چه کار داری و برای چه آمدی؟ گفتم: برای امر خیری، پرسید: شاید آمده ای از حال مولایت جو یا شوی؟ گفتم: مولایم؟! مولای من، امیرالمؤمنین است. گفت: ساکت! مولای تو حق و واقعی است. از من بیم مدار که من نیز بر مذهب تو هستم. گفتم: الحمد لله. آنگاه پرسید: آیا دوست داری مولایت را ببینی؟ گفتم: آری. گفت: بنشین تا صاحب برید از پیش او برود. صقر گوید: چون صاحب برید رفت، زرافی به یکی از غلامانش گفت: دست صقر را بگیر و او را به اتاقی که آن علوی محبوس در آنجاست ببر و او را با آن علوی تنها گذار. غلام مرا به اتاق برد و به اتاقی اشاره کرد. وارد آن اتاق شدم و ناگهان آن حضرت را دیدم که بر روی حصیری نشسته و به موازاتش نیز قبری حفر

ص: ۴۰

شده است. بر او سلام گفتم و او پاسخ داد. سپس مرا به نشستن فرمان داد و آنگاه پرسید: صقر چرا اینجا آمدی؟ گفتم: آمدم تا از حال و اوضاع شما جويا شوم. صقر گوید: آنگاه به قبر نگریستم. امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: صقر! نگران نباش آنها اکنون به ما سوء قصدی ندارند. گفتم: الحمدلله (۱). ۳- ابو عبدالله زیادی گوید: چون متوکل مسموم شد، نذر کرد که اگر خدا او را عافیت بخشد، مال کثیری به صدقه دهد. وقتی متوکل سلامت خود را به دست آورد میان فقها در مورد مصداق و مقدار «مال کثیر» اختلاف شد. حسن، حاجب متوکل، به وی گفت: امیرالمؤمنین! اگر رأی صواب را برای شما آورم، مرا چه پاداشی در نزد شماست؟ متوکل گفت: ده هزار درهم و گرنه صد تازیانه بر تو خواهم زد. حسن گفت: می پذیرم. آنگاه نزد امام هادی علیه السلام رفت، از وی درباره ی مصداق مال کثیر سؤال کرد. امام به او پاسخ داد: به متوکل بگو باید هشتاد درهم صدقه دهد. متوکل پرسید: به چه علت؟ حسن نزد امام رفت و از علت این حکم جويا شد. امام فرمود: چون خدای تعالی به پیامبرش فرمود: (لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره) (۲). شمار موطنی که خداوند، پیامبر را یاری داده به هشتاد می رسد. حسن با شنیدن این پاسخ نزد متوکل آمد و او را از جواب امام آگاه

ص: ۴۱

۱- ۳۷. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴.

۲- ۳۸. سوره ی توبه، آیه ی ۲۵.

ساخت، متوکل نیز خوشحال شد و ده هزار درهم به وی عطا کرد (۱). ۴- بدین سان امام هادی علیه السلام مسائل و معضلات را حل می کرد و این امر ایمان و شناخت مردم را در حق او فزونی می بخشید و از جهالت دشمن آن حضرت یعنی متوکل پرده بر می داشت. بسیار اتفاق می افتاد که متوکل به برخی از یارانش اشاره می کرد که از آن حضرت پرسشهای دشوار بکنند تا شاید او را مغلوب سازند. به عنوان نمونه متوکل به ابن سکیت گفت: در حضور من، پرسش دشواری از ابن الرضا بپرس. ابن سکیت هم از آن حضرت پرسید: چرا خداوند موسی را با عصا و عیسی را با شفا دادن کور و پیس و زنده کرده مردگان و محمد را با قرآن و شمشیر مبعوث کرد؟ امام هادی در پاسخ او فرمود: خداوند موسی علیه السلام را در زمانی با عصا و ید بیضا مبعوث کرد که سحر و جادو بر مردمان چیرگی داشت. بنابراین موسی هم معجزاتی از همان نوع بر ایشان آورد تا بر سحر و چشم بندی آنها پیروز شود و حجت را بر آنها اثبات کند. و عیسی علیه السلام را در زمانی با بهبود بخشیدن کورها و پیسها و زنده کردن مردگان به پیامبری مبعوث کرد که علم طب بر مردم چیرگی داشت و عیسی با این معجزات به اذن خدا بر آنها چیره شد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با قرآن و شمشیر مبعوث کرد در عصری که شعر و شمشیر بر اهل زمانه غالب بود. از این رو خداوند با قرآن تابناک و شمشیر توانا، شعر و شمشیر مردم را مقهور ساخت و حجت را بر آنها اثبات کرد.

ص: ۴۲

ابن سکیت پرسید: اکنون حجت چیست؟ امام فرمود: «عقل که بدان کسی که بر خدا دروغ می بندند شناخته می شود و مورد تکذیب قرار می گیرد». شایان ذکر است که ابن سکیت در نحو و شعر و لغت از دانشمندان بزرگ به شمار می آید. درباره ی کتاب منطق او گفته اند که بهترین کتابی است که علمای بغداد در زمینه ی لغت تألیف کرده اند. متوکل که این دانشمند بزرگ را برای تربیت پسرانش معتز و مؤید به کار گمارده بود، روزی از وی پرسید: آیا در پیشگاه تو پسران من محبوب ترند یا حسن و حسین علیهم السلام؟ ابن سکیت پاسخ داد: به خدا قنبر، غلام علی بن ابی طالب علیه السلام از تو و پسران تو بهتر است! متوکل با شنیدن این پاسخ به ترکان دستور داد که زبانش را از پس گردنش بیرون آورند. آنها نیز چنین کردند و ابن سکیت به شهادت رسید. ۵- در یکی از روزهای بهار، که آسمان صاف و هوا گرم بود، مردم در یکی از مناسبتهای رسمی با لباسهای تابستانی از خانه های خود بیرون آمدند. امام هادی علیه السلام نیز با پوشیدن جامه ای زمستانی از خانه بیرون آمد. چون به میان صحرا رسیدند، ابری پر باران ظاهر شد و بارانی سخت باریدن گرفت و هیچ کس جز امام هادی از شر باران و گل در امان نماند. بدین وسیله بسیاری از مردم به سوی او و دانش حضرتش راهنمایی شدند. این گونه بود که آن حضرت علیه السلام می کوشید خود را با محیط ناگوار عصر متوکل هماهنگ سازد تا بتواند از موقعیت مثبتی که در جهت مصلحت دعوت الهی برای او فراهم می آید، بهره برداری کند و این کار البته با

حکمت خردمندانه و استقامت و بردباری وی در راه خدا امکان پذیر می شد. اما متوکل، در واپسین روزهای عمر خویش، تصمیم گرفته بود آن حضرت را از میان بردارد، لکن خدا بدو رخصت نداد و به عمر وی در یک شورش خونبار، پایان داد. در کتاب جزامه آمده است چون متوکل، امام هادی را حبس کرد و او را به علی بن کرکر سپرد، امام به او گفت: من در نزد خدا از شتر صالح گرامی ترم (تمتعوا فی دارکم ثلاثه ایام ذلک وعد غیر مکذوب) (۱). «سه روز در خانه خویش کامروایی کنید که این وعده ای است صادق.» چون روز بعد فرا رسید، علی بن کرکر او را آزاد کرد و به او معتقد شد. در روز سوم افرادی به نام های یا غزو تاشی و معطوف بر متوکل هجوم برده او را کشتند و فرزندش منتصر را به خلافت تعیین کردند (۲). شاید متوکل چندین بار امام را زندانی کرده بود، اما هر بار خدا او را از شر وی رهایی می داد و شاید هم او هر بار از برپا شدن شورش فراگیر علیه خود می ترسید به علاوه آنکه وی توجیهی برای کشتن امام نداشت و خود می دانست که در میان یارانش کسانی هستند که هواخواه و پیرو آن حضرت می باشند. مثلاً یکبار بطحایی که از خاندان ابوطالب ولی از پیروان بنی عباس بود

ص: ۴۴

۱- ۴۰. سوره ی هود، آیه ی ۶۵.

۲- ۴۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۴.

از آن حضرت نزد متوکل بدگویی کرد و گفت: در خانه ی او سلاح و اموالی است. متوکل، سعید حاجب را دستور داد که شبانه به منزل آن حضرت هجوم برد و تمام اموال و سلاحهایی را که در خانه ی او یافت می شود برای وی بیاورد. ابراهیم فرزند محمد گوید: سعید حاجب به من گفت: شبانه به سرای امام هادی رفتم. نردبانی همراه داشتم به وسیله ی آن خود را به بالای بام خانه رسانیدم و در تاریکی از پلکان فرود آمدم. نفهمیدم چگونه به خانه رسیدم که ناگهان آن حضرت مرا از درون خانه صدا کرد و گفت: «سعید همانجا بمان تا برایت شمع بیاورم!». مدتی نگذشت که برایم شمعی آورد، کلاه و ردای پشمین در تن آن حضرت دیدم. سجاده اش بر حصیری پهن بود. او که رو به قبله نشسته بود، به من گفت: «این اتاقها شدم و آنها را مورد بازرسی قرار دادم و چیزی در آنها نیافتم. تنها کیسه زری دیدم که به مهر مادر متوکل ممهور بود و کیسه هایی نیز یافتم که با همان مهر ممهور شده بود. امام هادی به من فرمود: «این سجاده». سجاده را بالا زدم شمشیری یافتم که غلاف نداشت. من نیز کیسه ها و شمشیر را برداشته برای متوکل بردم. چون متوکل به مهر مادرش بر روی کیسه ها نگریست، کسی را در پی او (مادرش) فرستاد مادرش نزد او آمد. متوکل درباره ی آن کیسه ها از مادرش پرسید، که برخی خادمان خاص به من گزارش دادند. مادر متوکل

به وی پاسخ داده بود: که من به هنگام بیماری تو نذر کردم که اگر بهبود یابی ده هزار دینار برای آن حضرت ببرم و این دینارها همان است و این مهر توست بر این کیسه ها که امام آنها را حتی باز هم نکرده است!! متوکل کیسه ی آخر را گشود، در آن چهار صد دینار بود. آنگاه دستور داد که آن کیسه را پیش کیسه های دیگر ببرند و به من گفت: این کیسه ها با دینارهایی که در آنهاست به علاوه ی این شمشیر را به امام هادی بازگردان. من کیسه ها و شمشیر را دوباره باز گرداندم. از او خجالت می کشیدم از این رو به وی عرض کردم: سرورم! بر من گران بود بدون اجازه ی شما وارد خانه شوم اما چه کنم که مأمورم بودم. امام فرمود: (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) (۱). در واقع شیعیان برای امام اموالی می بردند، اما شیوه های مخفیانه را به خوبی به کار می بستند. آنان با برخورداری از عناصر نفوذی خود در کاخ عباسی، از مواقع خطر به خوبی آگاهی می یافتند و می توانستند به موقع خود را از افتادن در خطرها به دور نگه دارند. حدیث زیر گوشه ای از این تدبیرها را برای ما آشکار می سازد: منصورى از عموى پدرش روایت می کند که گفت: روزی نزد متوکل رفتم. او مشغول باده نوشی بود مرا نیز به باده فراخواند. گفتم: سرورم! هرگز شراب ننوشیده ام. گفت: تو با علی الهادی باده شراب می نوشی. پاسخ دادم: کسی را که نزد توست نمی شناسی؟ این سخنان تو را زیان

ص: ۴۶

می رسانند و او را زیان نمی رسانند. این سخن متوکل را درباره ی آن حضرت برای امام علیه السلام نقل نکردم. او گوید: روزی از روزها فتح بن خاقان به من گفت: این مرد یعنی متوکل، خبردار شد که مالی از قم به امام هادی علیه السلام می رسد و مرا دستور داد که مراقب این موضوع باشم و وی را از رسیدن آن مال مطلع سازم. بگو بینم این مال از چه طریقی می آید تا بدان طریقی نروم. من نزد امام هادی رفتم و پیش او کسی را دیدم که امام احترامش می کند. آن حضرت تبسمی کرد و به من فرمود: خیر باشد ابوموسی! چرا آن پیغام اول را نیاوردی؟ (مقصود امام همان حرف متوکل بود) گفتم: نه خاطر ملاحظه تعظیم و اجلال شما. آنگاه آن حضرت فرمود: مال همین امشب به دست من می رسد و آنها نمی توانند بدان دست یابند تو هم امشب پیش من بمان (۱).

امام پس از عصر متوکل

پس از آنکه متوکل به دعای امام هادی علیه السلام و به خاطر توطئه نیروهای ترک تحت فرمانش به قتل رسید ابرهای تیره ی رعب و وحشت از فراز سرخاندان ابوطالب و هواخواهان اهل بیت به کنار رفت. زیرا منتصر در کلیه کارها راهی جز راه پدرش را می رفت و در حق خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دوستدارانشان اظهار دوستی و احترام می نمود تا آنجا که والی مدینه را

ص: ۴۷

که از سوی پدرش به آن مقام گمارده شده بود و صالح بن علی نام داشت از کار بر کنار و به جای او علی بن حسین را منصوب کرد. منتصر در این باره به علی بن حسین هشدار داد و گفت: علی! من تو را به سوی گوشت و خون خویش می فرستم. آنگاه پوست ساعد خود را کشید و گفت: به سوی این فرستادمت پس بنگر با این قوم (خاندان ابوطالب) چگونه ای و چه رفتاری با آنها داری (۱). اما دیگر خلفای عباسی که پس از متوکل و پسرش منتصر روی کار آمدند، نه آن زور و خشونت متوکل را داشتند و نه آن نرمش منتصر را. از این رو در تاریخ حوادث مهمی نمی توان یافت که با حیات امام هادی علیه السلام مرتبط باشد و شاید به همین علت آن حضرت فرصتی یافت تا به تربیت و رهبری گروهی از دانشمندان ربانی مشغول شود و به اداره ی امور عامه ی هواداران و شیعیانش پردازد و به تعقیب برخی از غلات و حيله گرانی که می خواستند در صفوف خط مکتبی نفوذ کنند، همت گمارد، مثل ترور یکی از همین حيله گران به دست برخی از هواداران آن حضرت که شاید پس از صدور فتوای شرعی مبنی بر اعدام آن شخص، صورت گرفت!! نوشته ی زیر می تواند نمونه ای از شیوه ی مدیریت آن حضرت درباره ی امور شیعیان باشد. آن حضرت نسخه ی این مکتوب را به ابن راشد سپرد تا آن را به گروهی از

ص: ۴۸

هواداران وی که در بغداد و مدائن و سواد شهرهای اطراف آن ساکن بودند، برساند. در این نامه آمده بود: «خدای را به پاس سلامت و عافیتی که در آنم و نعمتهای نیکویش ستایش می کنم و بر پیامبر و خاندانش برترین درودها را می فرستم و کامل ترین رحمت و رأفت حضرتش را برای او خواهانم. من ابوعلی بن راشد را به جای حسین بن عبد ربه و کسی که پیش از وی وکیل من بود گماردم و او در نزد من همان منزلتی را دارا شد که آن دیگری داشت و او را متصدی همان کاری کردم که وکلای پیشین عهده دار آن بودند تا حق مرا بگیرد و او را برای شما پسندیدم و وی را در این مقام داشتم که شایسته و در خور آن است. پس خدا شما را رحمت کند، (اموال) خود را به او و به من باز پرداخت کنید و برای او بر خویشتن عذر و بهانه قرار مدهید. بر شما باد که از عذر و بهانه آوردن به درآیید و به طاعت خدا بشتابید و امواتان را حلال گردانید و خونهایتان را از ریخته شدن پاس دارید» و بر نیکی و تقوا کمک کنید نه بر گناه و ستمکاری و از خدا پروا کنید شاید که مورد رحمت قرار گیرید و همگی به ریسمان خدا درآویزید و نمیرید مگر آنکه تسلیم به حق باشید». من در طاعت از وی طاعت خویش را واجب فرمودم و اقدام به نافرمانی از وی را اقدام به نافرمانی از خود مقرر کردم. پس راه (راست) را پای بند شوید که خداوند پادشاهان دهد و فضل خویش بر شما افزون کند که خدا بدانچه نزد اوست گشایشگر و بزرگوار

است و بر بندگان خویش بسیار نعمت دهد و مهربان است. ما و شما در امان خدائیم. من این نامه را به خط خویش نگاشتم. والحمد لله كثيراً. همچنین آن حضرت در نامه ی دیگری نوشت: ای ایوب بن نوح! من تو را فرمان می دهم که از رفت و آمد زیاد میان خود و ابوعلی پرهیز کنی و هر یک از شما دو تن، به کاری که بدان مأمور گشته مشغول شود و بدانچه مربوط به ناحیه ی خویش است بپردازد. اگر شما کاری را که بدان مأمور گشته اید به پایان رسانید، از تکرار و یاد آوری من بی نیاز می گردید. ابوعلی! تو را بدانچه به ایوب فرمودم، دستور می دهم که از هیچ یک از اهل بغداد و مدائن چیزی را که برایت می آورند، قبول مکن و برای آنان بر من دستور مخواه و به هر کسی که چیزی برایت آورد و از مردم ناحیه ی (تحت مأموریت تو) نبود دستور بده که آن را به سوی موکل ناحیه ی خویش ببرد و تو را ای ابوعلی بدانچه که به ایوب گفتم، سفارش می کنم. هر یک از شما دو تن باید همان فرمانی را که بدو می دهم بپذیرد (۱). امام هادی علیه السلام سرانجام پس از گذشت ۳۳ سال از پیشوایی امت و رهبری پیشاهنگان جامعه، فرزند بزرگوارش امام حسن عسکری را بر بالین خود خواست و بدو وصیت کرد و نیکان و نخبگان را گواه وصیت خویش گرفت و آماده ی رحیل شد. در سوم رجب و در زمان حکومت المعتمد بالله، روح پاک وی از

ص: ۵۰

بدنش جدا شد. از دانشمند بزرگ ابن بابویه نقل است که گفت: معتمد به آن حضرت زهر داد و او را شهید کرد! مسعودی می نویسد: چون آن حضرت از دنیا رفت، جمله ی بنی هاشم از آل طالب و آل عباس و بسیاری از شیعیان، در خانه اش گرد آمدند. از بالای خانه دری گشوده شد و خدمتکاری سیاه بیرون آمد و از پس وی ابومحمد حسن عسکری سر برهنه و جامه چاک داده، خارج شد. صورتش کاملاً به پدرش شباهت داشت. مسعودی همچنین می افزاید: خانه مثل بازار پر از سر و صدا بود. اما همین که او بیرون آمد و نشست، مردم لب از گفتگو بستند و دیگر جز صدای عطسه و سرفه چیزی نمی شنیدیم. وی گوید: روزی که امام هادی علیه السلام به شهادت رسید، شهر سر من رأی یکپارچه غرق شیون و فغان شد (۱). از عبارت مسعودی چنین برمی آید که شهادت امام دهم در روزگار حکومت معتمد که آغاز آن سال ۲۵۶ هـ بوده، اتفاق افتاده است. زیرا برادرش الموفق که همه کاره حکومت معتمد بود، بر جنازه ی امام حاضر می شود. مسعودی در این باره گفته است: ابواحمد الموفق، به طرف او (امام حسن عسکری) رفت و با وی معانقه کرد و سپس گفت: پسر عمو خوش آمدی (۲).

ص: ۵۱

۱- ۴۶. فی رحاب ائمه اهل البیت علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۳.

۲- ۴۷. همان مأخذ، ص ۱۸۳.

همچنین از سخن ابن بابویه که اعتقاد دارد المعتمد، امام را زهر داده همین نظر استنباط می شود. بنابراین باید وفات آن حضرت پس از سال ۲۵۶ هـ بوده باشد نه چنانکه می گویند در سال ۲۵۴. این نکته از کتاب کشف الغمه نیز به دست می آید. در آنجا آمده است: امام هادی علیه السلام در آخر حکومت المعتمد با زهر به شهادت رسید (۱). بعید نیست که در اینجا اشتباهی برای ناسخان در ثبت نام المهتدی و المعتمد روی داده باشد. چون سال آخر حکومت المعتمد مصادف با سال ۲۷۶ هـ بوده است. و شاید امامی که در عهد حکومت المهتدی کشته شده امام حسن عسکری باشد که در سال ۲۶۰ هـ به شهادت رسید. والله العالم.

ص: ۵۲

۱- ۴۸. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴.

همچنانکه پروردگار دوازده نقیب از بنی اسرائیل برگزید، برای این امت هم دوازده پیشوا اختیار کرد تا به اذن او پیشوا و رهنمای مردم به سوی او باشند. (ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم) آیا مگر نه اینکه خداوند می داند رسالتش را در کجا قرار دهد؟ چرا. از همین رو امام برترین خلق خدا در علم خداست و به همین دلیل خداوند او را برای این منصب بزرگ الهی برگزیده است!! امام نیز خدا را بنده بود و ایمان و معرفت به خدا دلش را آرام بخشیده بود. دوست داشت در برابر خدا تسلیم باشد به همین علت خدا هم با او دوستی می ورزید و وی را جایگاهی والا عطا کرد و در پیشگاه پروردگارش مورد پسند قرار گرفت. کرامتهایی که بر دستان آن حضرت آشکار شد چیزی جز نشانه ای آشکار برای نمایاندن نهایت محبت خدا به او و نتیجتاً نهایت میزان محبت او به خدا و تسلیم و خشنودی اش بدانچه خداوند برای او در نظر داشت، نبود.

امام هادی علیه السلام ذکر می داشت که به نظر می رسد خود آن را تکرار می کرده است. وی این ذکر را به شیعیانش آموخت و به آنان فرمود: از خدا خواسته ام که هر کس پس از مرگم، (به آرامگاهم آمد و) با این ذکر خدا را خواند دعایش را اجابت گوید. این ذکر چنین است: «یا عدتی عند العدد و یا رجائی و المعتمد و یا کھفی و السند و یا واحد یا احد یا قل هو الله احد، اسألک بحق من خلقتہ من خلقتک و لم تجعل فی خلقتک مثلهم احدا ان تصلی علیهم و تفعل بی... این ذکر، در واقع دیباچه ی صفات امام و کلید شناخت اوست. او بنده ای بود که خدا را خالصانه می پرستید و نمونه ی کاملی بود از آنچه که در این حدیث قدسی آمده است: «بنده ی من! مرا فرمان بر، تا نمونه ای از من یا مثل من شوی. من به چیزی می گویم باش پس همان می شود و تو هم به چیزی می گویی باش پس همان می شود». او بنده ای بود مطیع خدا و خدا هم موجودات را رام و فرمانبر او کرد او از پروردگارش ترسید و خدا هم هر چیز را از او ترسانید. ما باید کرامت‌های اهل بیت علیهم السلام را در این چهار چوب قرار دهیم که این همان چهارچوب مناسبی است که آنان خود و علم و کرامت خویش را در آن نهادند. به عنوان نمونه وقتی که خداوند برخی از آیات خویش را بر دست امام هادی علیه السلام ظاهر ساخت و یکی از دوستانش ظرفیت تحمل آن را نداشت و شیطان او را در این خصوص به وسوسه انداخت، امام فوراً

کوشید او را از اشتباه بیرون آورد. لذا به وی فرمود: «اما آنچه در سینه ی تو خلجان کرد، پس اگر «عالم» بخواهد تو را از آن آگاه می سازد. خداوند بر غیب خویش کسی را مطلع نکرد مگر رسولی که او را پسندید. پس هر آنچه نزد رسول است، پیش «عالم» هم موجود است و هر آنچه رسول بر آن آگاه شد، جانشینان او هم بر آن آگاهند تا مبادا زمین از حجتی که با او علمی باشد که به راستی گفتارش و جواز عدالتش دلالت می کند، خالی نماند. ای فتح! بعید نیست که شیطان خواسته باشد برای تو شبهه ای ایجاد کند و در برخی از آنچه که من با تو گفتم و تو را از آن آگاه ساختم، گمان و تردید پدید آرد تا تو را از راه خدا و صراط مستقیم او به در برد. آنگاه تو خواهی گفت: «حال که اینان چنینند، پس خدا یگانند». پناه بر خدا! اینان (ائمه) مخلوق و پرورش یافتگان الهی اند، مطیع خدایند و در پیشگاه او خوارند و بدو متمایل. پس چنانچه شیطان از ناحیه ی آنچه به تو باز گفتم، بر تو وارد شد او را با سخنی که با تو در میان نهادم، سرکوب کن. فتح گوید: به آن حضرت گفتم: فدایت شوم! مشکل مرا، حل کردی و شبهه شیطان ملعون را با این توضیح برطرف ساختی. در ذهن من آن بود که شما خدایگانید. فتح گوید: در این هنگام امام هادی علیه السلام به سجده افتاد و در سجودش می فرمود: «ای آفریدگارم! من برای تو خوار و فروتنم».

فتح گوید: او همچنان در سجده بود تا آنکه شب به سر رسید. کرامتهایی که اینک برای شما بازگو می کنیم به لطف همین ارتباط استوار میان امام و پروردگارش بوده است. پیروان امام علیه السلام از دانشمندان ربانی و مجاهدان صابر، نیز همانند او، خدا را به اخلاص می پرستیدند و خداوند هم پاداش کردار صالح آنان را تباه نمی کند و آنان را در دنیا، همچون آخرت، یاری می رساند که خود فرموده است. (ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز) (۱). و باز فرموده است: (و من یتوکل علی الله فهو حسبه) (۲). بدینسان خواهیم دید که چگونه امام مؤمنان را دعا می کند و خدا چگونه دعایش را در حق آنان اجابت می فرماید. یونس نقاش، یکی از دوستان امام است که توفیق خدمتگزاری به امام را یافت. روزی لرزان خدمت آن حضرت آمد و گفت: سرورم! تو را سفارش می کنم که در حق خانواده ام نیکی کنید امام علیه السلام پرسید: چه خبر است؟ گفت: خیال فرار دارم. امام لبخند زنان پرسید: چرا؟ گفت: موسی بن بغا، نگین بی ارزشی برای من فرستاد که بر آن نقشی بنگارم. موقع نقاشی این نگین دو قسمت شد و فردا وعده ی اوست که نگین را بگیرد،

ص: ۵۶

۱- ۴۹. سوره ی حج، آیه ی ۴۰.

۲- ۵۰. سوره ی اطلاق، آیه ی ۳.

موسی بن بغا هم که حالش معلوم است، (اگر از این امر آگاه شود) یا هزار تازیانه به من می زند و یا مرا می کشد. امام فرمود: به خانه ات برگرد که جز خیر و نیکی چیز دیگری نخواهد بود. چون صبح فرا رسید، یونس لرزان خدمت امام آمد و عرض کرد: فرستاده ی ابن بغا آمده تا نگیان را بگیرد. امام فرمود: برو که جز خیر نخواهی دید. یونس پرسید: سرورم به او چه پاسخی بدهم؟ امام تبسمی کرد و فرمود: پیش او برو و بین به تو چه می گوید، هرگز جز خیر چیز دیگری نخواهد بود. یونس رفت و خندان بازگشت و به امام گفت: سرورم فرستاده ی ابن بغا به من گفت: کنیزکان سر این نگیان خصومت کردند، اگر ممکن است آن را به دو نیم کن تا تو را بی نیاز کنیم. امام علیه السلام فرمود: خدایا سپاس تو راست که ما را از آنها قرار دادی که حق شکر تو را به جای آوردند. به او چه گفتی؟ یونس پاسخ داد: گفتم مرا مهلت ده تا درباره ی آن فکر کنم که چگونه این کار را انجام دهم. امام فرمود: درست گفتی (۱). محمد بن فرج یکی از مجاهدان ثابت قدمی بود که امام به او نامه ای نوشت و وی را از بلایی قریب الوقوع آگاه کرد. وی نقل می کند: امام هادی علیه السلام برای من نوشت: کار خویش فراهم آر و احتیاط پیشه کن. محمد گوید: من در مقام فراهم آوردن کارهای خود بودم و نمی دانستم که امام از چه رو چنین دستوری به من داده؟ که مأموری

ص: ۵۷

آمد و مرا از مصر به زنجیر بسته بیرون برد و همه ی اموالم را توقیف کرد. هشت سال در زندان بودم. آنگاه نامه ی دیگری از آن حضرت رسید که در آن گفته شده بود. در طرف غربی (بغداد) منزل مکن. گفتم در زندان این مطلب را برای من می نویسند؟ واقعاً عجیب است! اما دیری نپایید که زنجیر از دست و پایم گشودند و مرا از زندان آزاد کردند. چون محمد بن فرج به عراق بازگشت، مطابق دستور امام در بغداد توقف نکرد و به سوی «سر من رأی» روان شد (۱). امام هادی علیه السلام همچنانکه به روا ساختن نیازهای پیروانش توجه نشان می داد در تأدیب آنان نیز می کوشید. از جمله ی این موارد ماجرای است که ابوهاشم جعفری برای ما نقل می کند و می گوید: تنگدستی بسیار سختی به من رسید. نزد امام هادی علیه السلام روانه شدم. به من اجازه ی ورود داد و چون نشستم، فرمود: ابوهاشم کدامین نعمتهای خدای عزوجل را می خواهی شکر کنی؟ ابوهاشم گفت: زبانم بند آمد و ندانستم او را چه پاسخ دهم. پس خود آغاز به سخن کرد و فرمود: «خدای تو را ایمان ارزانی فرمود و بدن تو را بر آتش حرام کرد، و تو را عافیت داد و بر طاعت یاری ات کرد، تو را قناعت داد و از ریخت و پاش مصونت داشت. ابوهاشم! من خود به پاسخ گفتن، ابتدا کردم چون پنداشتم که تو می خواهی از کرده ی کسی که در حق تو این همه نعمت داده، زبان به شکایت بگشایی، من دستور داده ام که صد دینار به تو پردازند.

ص: ۵۸

آن را بگیر» (۱). از این روایت چنین به نظر می رسد که عمل آن حضرت در برخورد با یاران و دوستان مشروط به پای بندی آنها به واجبات دینی بوده است. ابومحمد طبری، در همین باره ماجرای انگشتی را که به لطف امام بدو رسیده بود نقل کرده و گفته است: «آرزو می کردم که ای کاش انگشتی از جانب آن حضرت به دستم می رسید. ناگاه نصیر خدمتکار دو درهم برایم آورد و من یک انگشتی درست کردم. نزد قومی رفتم که در حال باده گساری بودند آنان دامنگیر من شدند تا آنجا که یکی دو پیاله شراب نوشیدم. انگشتی چنان در انگشتم تنگ بود که نمی توانستم آن را به هنگام گرفتن وضو بگردانم. پس شب به سر رسید و صبح شد در حالی که من انگشتی را گم کرده بودم. از این رو به درگاه خدا توبه آوردم» (۲). گرایش و بستگی انسان به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر خالص و بی شایبه و تنها به خاطر خدا باشد، وسیله ای خواهد شد برای هدایت و سعادت فرد. ماجرای زیر می تواند حاکی از عمق راستی این حقیقت باشد: جماعتی از اهل اصفهان روایت کرده اند که مردی در این شهر بود عبدالرحمن نام، او شیعه مذهب بود. از او پرسیدند: چرا مذهب شیعه را برگزیدی، و قایل به امامت امام علی النقی شدی؟ پاسخ داد: به خاطر

ص: ۵۹

۱-۵۳. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.

۲-۵۴. همان مأخذ، ص ۱۵۵.

معجزه ای که از وی دیدم. داستان از این قرار بود که مردی تنگدست بودم، با این حال زباندار و پر جرأت بودم. در یکی از سالها اهل اصفهان مرا با جماعتی برای تظلم نزد متوکل فرستادند. چون ما نزد متوکل رفتیم، روزی بر در سرای او بودیم که دستور داد امام را احضار کنند. من از شخصی پرسیدم که این مرد کیست که متوکل دستور احضار او را داد؟ مرد پاسخ داد: آن مرد امام علی النقی یکی از علویهاست که رافضه (شیعیان) او را پیشوای خود می دانند سپس گفت: ممکن است متوکل او را احضار کرده تا به قتلش رساند. من با خود گفتم: از جای خود تکان نمی خورم تا این مرد علوی بیاید و او را ببینم. ناگهان شخصی سوار بر اسب پیدا شد، مردم برای احترام در طرف راست و چپ راه او صف کشیدند و به تماشایش مشغول شدند. چون نگاه من بر او افتاد مهرش در دلم جای گرفت و شروع کردم در حق وی دعا کردن که خداوند آزار متوکل را از او باز دارد. آن حضرت از میان مردم می گذشت، در حالی که نگاهش به یال اسب خویش بود و نه به راست می نگریست و نه به چپ. من نیز همچنان به دعاگویی او مشغول بودم. پس چون به طرف من آمد، نگاه کرد و فرمود: خدا دعای تو را مستجاب کند و عمرت را دراز و فرزندان را بسیار گرداند. چون من این سخن را شنیدم لرزه بر اندامم افتاد و در میان دوستانم افتادم. آنها از من پرسیدند که تو را چه می شود؟ گفتم: خیر است و حال خود را با کسی بازنگفتم. پس به اصفهان برگشتم، خداوند ثروت بسیار به من ارزانی فرمود و آنچه امروز در خانه دارم به یک میلیون

درهم می رسد به جز آنچه که بیرون از خانه دارم و ده فرزند هم به من داده شد و اکنون بیش از هفتاد سال از عمر من گذشته است و قایل به امامت مردی هستم که از دل من خبر داده و دعایش در حق من به اجابت رسیده است (۱). بدینسان خداوند سبحان دعای ولی بزرگوار خویش، امام هادی علیه السلام، را در حق یکی از مردم که او را دوست می داشت و از ستم سلطان بر وی بیمناک گشته بود اجابت نمود، اگر چه آن مرد قبل از این جزو دوستان و پیروان وی نبود. در همین حال برادر امام علیه السلام یعنی موسی بن محمد را می بینیم که قصد وارد کردن خلل به دین را داشت. اما امام بر او نفرین کرد و دعایش در حق او مستجاب شد. توجیه این امر برای ما این است که آن حضرت همچون دیگر انبیا و اوصیا برای رضای پروردگارشان می کوشیدند و خداوند نیز آنها را تأیید می فرمود، چون آنها دینش را یاری می دادند و هر کس که دین خدا را یاری رساند خدا هم البته بدو کمک کند. بیایید با هم به ماجرای موسی، معروف به موسی مبرقع، گوش فرا دهیم تا پی ببریم که اولیای برگزیده ی خدا، در راه دین و رسالت او، به سرزنش ملامتگران واقعی نمی نهند: از یعقوب بن یاسر روایت شده است که گفت: متوکل می گفت: وای بر شما! کار امام هادی مرا عاجز کرده، نه حاضر است با من شراب بنوشد

ص: ۶۱

و نه در مجلس شراب من بنشیند و نه من در این امور فرصتی می یابم (که او را به این گونه کارها بکشانم). گفتند: اگر از او فرصتی نیابی در عوض این برادرش موسی است که باده گسار و نوازنده است، می خورد و می نوشد و عشقبازی می کند، بفرستید او را بیاورند و بر مردم کار را مشتبه سازید و بگویید این شخص ابن الرضا است. متوکل نامه ای به موسی نوشت و او را با تعظیم و تجلیل وارد کردند و همه ی بنی هاشم و سران لشکر و مردم به استقبالش شتافتند، غرض متوکل این بود که وقتی او رسید املا-کی به وی واگذار کند و دختری به او بدهد و ساقیان شراب و کنیزکان نوازنده نزد وی بفرستد و در حق او احسان و نکویی به خرج دهد و منزلی عالی در اختیارش گذارد که خود در آنجا به دیدنش برود. چون موسی وارد شد، حضرت هادی علیه السلام در پل وصیف - نام جایی است که به پیشواز مسافری می روند - با موسی ملاقات کرد و بر وی سلام گفت: و حقش را ادا کرد و فرمود: این مرد (متوکل) تو را فراخوانده تا حرمت را هتک کند و از شأن تو بکاهد. به او بگو که اصلاً اهل باده گساری نیستی، موسی گفت: اگر مرا برای این غرض خواسته پس باید چه کنم؟ فرمود: شأن خویش نگاه دار و چنین کاری مکن. موسی از پذیرفتن پند و اندرز امام خودداری کرد. امام صحبت خود را تکرار کرد ولی مؤثر واقع نشد.. عاقبت آن حضرت فرمود: ولی بدان که این مجلس که متوکل در نظر گرفته مجلسی است که هرگز تو با او در آن گرد نیایی، و همان

شد. سه سال موسی در آنجا اقامت گزید هر روز بامدادان بر در سرای او می رفت، یک روز می گفتند: مست است فردا صبح بیا و روز دیگر می رفت، روز بعد می گفتند، داروئی خورده و خفته است، فردا بیا، مدت سه سال اینچنین گذشت تا متوکل کشته شد و آن دو با هم دیدار نکردند (۱).

دانش امام

در شرح زندگی امام باقر علیه السلام به اختصار پیرامون دانش امام سخن رانیدیم و گفتیم که علم امامان علیهم السلام به امور غیبی نه امری ذاتی بوده که فقط به سبب خصوصیتی بوده که خداوند سبحان به آنها ارزانی داشته و بسته به تقدیری بوده است که حکمت خداوند آن را اقتضا می کرده. این علم همچنین از راههای گوناگونی در اختیار آنها قرار می گرفته که برجسته ترین این راهها توارث علم از پیامبر و از پدران پاک و بزرگوارشان بوده است. در حدیثی از امام هادی علیه السلام که بر این نکته تأکید شده، آمده است: «خداوند نهان خویش را بر کسی آشکار نساخت مگر برای فرستاده ای که خود پسندید. پس هر آنچه که نزد رسول است نزد عالم نیز باشد و هر آنچه را که رسول بر آن آگاه شد، اوصیای او نیز بر آن آگاهی یافتند تا مبدا زمین خدا از حجتی که با او دانشی است که بر راستی گفتار و جواز

ص: ۶۳

عدالتش دلالت می کند، خالی نماند» (۱). یکی از ابعاد علم امام علیه السلام، الهام خدا به اوست بر حسب آنچه که حکمت بالغه اش اقتضا می کند که خود فرمود: (ان فی ذلک لآیات للمتوسمین) (۲). «و در این البته نشانه هایی است برای هوشمندان.» بدین سان امام به لطف الهام خداوند، زبانهای گوناگون را می دانست و در این باره روایات به حد استفاضه رسیده است. از جمله آنکه از علی بن مهزیار روایت کرده اند که گفت: خدمتکار خود را که اهل «مقلاییه» بود، نزد امام هادی علیه السلام فرستادم. خدمتکار شگفت زده بازگشت از او پرسیدم: فرزند، تو را چه می شود؟ پاسخ داد: چگونه شگفت زده نباشم که او (امام هادی) پیوسته با من به زبان ما تکلم فرمود آن چنانکه گویی یکی از ماست. من خیال کردم او بین مقلاییها زیسته است (۳). در این باره روایتهای دیگری نیز وارد شده. مبنی بر آنکه امامان علیهم السلام به دیگر زبانها نظیر فارسی و ترکی و همانند آنها آشنائی داشته اند و به آموزش و الهام الهی مردم را از حوادثی که در آینده انتظارشان را می کشید، آگهی می دادند چنانکه در ارتباط با مرگ واثق، خلیفه ی عباسی، این امر به ثبوت رسید.

ص: ۶۴

۱- ۵۷. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۹.

۲- ۵۸. سوره ی حجر، آیه ی ۷۵.

۳- ۵۹. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۱.

از خیران اسباطی روایت کرده اند که گفت: در مدینه بر امام هادی علیه السلام وارد شدم. آن حضرت به من فرمود: واثق چه می کنی؟ پاسخ دادم: او سلامت است. پرسید جعفر چه می کند؟ گفتم: او را به بدترین احوال در زندان محبوس دیدم. پرسید: ابن الزیات چه می کند؟ گفتم: فرمان، فرمان اوست. و من ده روز است که از پیش آنها بدین جا آمده ام. در این هنگام آن حضرت فرمود: واثق مرد و جعفر متوکل بر جای او نشست و ابن الزیات نیز کشته شد. پرسیدم: این حوادث چه وقت واقع شد؟ فرمود: شش روز پس از خروج تو از بغداد و حوادث همان گونه بود که آن حضرت فرموده بود (۱). همچنین آن حضرت از مرگ متوکل خبر داد زیرا بر او نفرین کرد و نزدیکان را خبر داده بود که طی سه روز (آینده) می میرد. هنگامی که فرمانده ی سپاهیان متوکل آن حضرت را به سر من رأی می برد، سلاح خویش را برداشت و دو بارانی نمودن و چند کلاه نیز مهیا کرد تا اگر با باد و بوران که در ایام تابستان اصلاً قابل پیش بینی نبود، رو به رو شد جانب احتیاط رعایت کرده باشد. بر خلاف انتظار سپاهیان، این طوفانها واقع شد و عده ای از افراد سپاه که در رکاب آن حضرت بودند کشته شدند و امام به فضل خداوند جان سالم به در برد (۲). علم و دانش آن حضرت در مناظره ی با یحیی بن اکثم که در میان

ص: ۶۵

۱- ۶۰. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۱.

۲- ۶۱. همان مأخذ، ص ۱۴۲ - ۱۴۴.

دانشمندان معاصر خود بزرگ بود، در پیشگاه خلیفه تجلی کرد. ابن اکثم برای به تنگنا انداختن امام سؤالات دشواری از او پرسید: ما این ماجرا را در فصل آینده بازگو خواهیم کرد. یکی دیگر از پیشگوییهای امام هادی آن بود که جوانی را که در خندیدن زیاده روی می کرد، اندرز داد و او را از نزدیکی وفاتش آگاه ساخت و راستی پیشگویی آن حضرت نیز چندی بعد به وقوع پیوست. گویند: یکی از فرزندان خلیفه، ولیمه ای بر پا کرد و مردم را بدان فراخواند. امام هادی علیه السلام نیز جزو میهمانان بود. ما وارد مجلس شدیم و همین که او را دیدیم به احترام آن حضرت زبان در کام کشیدیم و سکوت کردیم. جوانی در مجلس حضور داشت که حرمت ایشان را رعایت نمی کرد و می گفت و می خندید. حضرت به او رو کرد و فرمود: ای جوان دهان را از خنده پر می کنی و از یاد خدا غفلت می ورزی با اینکه سه روز دیگر در جرگه ی اهل قبوری؟ گفتیم: این خود دلیلی است (بر امامت حضرت) تا ببینیم چه می شود جوان از بگو بخند دست کشید و مؤدب نشست. غذا خوردیم و خارج شدیم. فردا جوان مریض شد و روز سوم، در آغاز روز مرد و در پایان روز به خاک سپرده شد (۱). در خبری مشابه از سعید بن سهل بصری روایت کرده اند که گفت: با حضرت هادی علیه السلام در ولیمه ی یکی از مردم سر من رأی بودیم، مردی از اهل مجلس بنای بازی و شوخی گذاشت و احترام آن حضرت را پاس نداشت.

ص: ۶۶

حضرت به جعفر رو کرد و فرمود: بدان که این مرد از این خوراک نخورد و به زودی خبری از کسانش به وی می رسد که عیش او را مکدر می سازد. سفره گسترده شد، جعفر گفت بعد از این دیگر خبری نیست و گفته ی امام هادی علیه السلام نادرست از آب درآمد. به خدا آن مرد دستش را شست و به طرف غذا دراز کرد که غلامش گریان از در وارد شد و گفت: خود را به مادرت برسان که از بام به پایین افتاد و در شرف مرگ است. جعفر گفت: به خدا دیگر عقیده ی واقفیان را نمی پذیرم و به امامت این بزرگوار معتقد می شوم (۱). آخرین کرامتی که از آن حضرت نقل می کنیم، کرامتی است که راویان پیرامون (تپه ی تو بره ها) نقل کرده اند. ماجرا از این قرار بود که متوکل کوشید با اتکا بر نیروی انتظامی خویش مخالفان خود را به هراس اندازد. از این رو به هر یک از افراد لشکر خود که شمارشان به ۹۰ هزار تن می رسید و همه از ترکهای ساکن سامراء بودند، دستور داد که خورجین اسب خویش را از خاک سرخ پر کنند و در صحرای وسیعی، آنها را روی هم بریزند. سپاهیان به فرمان متوکل عمل کردند. چون چنین کردند، مثل کوهی بزرگ شد، متوکل بر فراز تپه رفت و امام هادی را فراخواند و گفت: شما را خواستم که لشکر مرا تماشا کنی او دستور داده بود همه لباسهای خاصی به نام تجفاف (که لباس جنگ بوده) بپوشند و سلاح بگیرند و با

ص: ۶۷

کامل ترین لوازم و عظیم ترین هیأت آماده شده بودند. غرض متوکل این بود که قیام کنندگان را تهدید کند و بیشتر از ناحیه ی امام هادی نگران بود که مبادا برخی از کسانش را به قیام فرمان دهد. حضرت هادی به متوکل فرمود: آیا می خواهی من هم سپاه خود را بر تو عرضه دارم؟ متوکل پاسخ داد: آری. امام دعایی کرد، ناگهان میان آسمان و زمین از خاور تا باختر از فرشتگان مسلح پر شد. خلیفه از دیدن این منظره از حال رفت چون به هوش آمد حضرت به او فرمود: ما در امور دنیوی با شما نمی ستیزیم زیرا به کار آخرت مشغولیم پس از آنچه درباره ی من گمان کردی، بیمناک مباش (۱).

بخشش و سخاوت امام

امام هادی علیه السلام از خاندانی است که احسان عادت آنها و کرم و بزرگواری، خوی ایشان است. در تاریخ نوشته اند: ابوعمرو عثمان بن سعید و احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر همدانی بر امام هادی علیه السلام وارد شدند. احمد بن اسحاق از وامی که بر عهده داشت زبان به شکایت گشود پس فرمود: ای ابوعمرو (وی وکیل امام بود) به احمد بن اسحاق ۳۰ هزار دینار و به علی بن جعفر ۳۰ هزار دینار

ص: ۶۸

عطا کن و خود نیز ۳۰ هزار دینار بردار. راوی گوید این معجزه ای است که جز، شاهان آن را نتوانند انجام داد و ما نظیر چنین بخشش را نشنیده ایم (۱). ماجرای زیر اوج ایثار امام هادی علیه السلام را بیان می کند. آن حضرت برای رفع نیاز یکی از پیروانش، از راهی شکفت آور دست به تلاش و کوشش زد. بگذارید به تاریخ گوش بسپاریم که این ماجرا را با تمام عظمتی که دارد برای ما نقل می کند: محمد بن طلحه گفت: روزی امام هادی از سامراء بیرون آمد و برای انجام کار مهمی که برایش پیش آمده بود، به روستایی رفت. مردی اعرابی آمد و سراغ آن حضرت را گرفت. به وی گفتند: امام به فلان جا رفته. اعرابی به دنبال امام بیرون شد و همین که به آن حضرت رسید از او پرسید: چه کار داری؟ اعرابی گفت: من یکی از اعراب کوفه ام و به ولایت جدت علی بن ابی طالب علیه السلام تمسک نموده ام، مرا وام سنگینی است که پرداخت آن بر من گران است و برای برآورد ساختن آن کسی جز شما را نمی بینم. امام هادی به او فرمود: خاطر خویش خوش دار و چشم خود روشن. سپس از او پذیرائی کرد و چون صبح فرارسید امام هادی به او فرمود: از تو درخواستی دارم تو را به خدا، مبادا که در انجام آن با من مخالفت کنی. اعرابی گفت: من با تو مخالفت نمی کنم. پس امام ورقه ای به خط خود نگاشت و در آن اعتراف کرد که اعرابی از وی مالی طلب دارد و مبلغی

ص: ۶۹

که در آن نوشت زیادتر از وام اعرابی بود. سپس به وی فرمود: این دستخط را بگیر و چون به سامراء برگشتم و در برابر کسانی که دور و بر من جمع شده اند این دستخط را نشان بده و با من به درستی و غلظت سخن بگوی و مبادا که از آنچه تو را گفتم سربتابی و با من به مخالفت برخیزی. اعرابی گفت: آنچه گفتمی می کنم. سپس دستخط را گرفت. چون امام هادی به سامراء رسید و عده ی بسیاری از یاران خلیفه و افراد دیگر در محضر او گرد آمدند، اعرابی نزد آن امام حضور یافت و دستخط را بیرون آورد و آن را مطالبه کرد و همچنانکه امام به او سفارش کرده بود، رفتار کرد. حضرت با نرمی و مدارا با وی سخن گفت و زبان به پوزش گشود و او را وعده داد که قرض خود را ادا می کند و خاطر او را خوش می دارد. این ماجرا را به اطلاع متوکل، خلیفه ی عباسی، رساندند و او دستور داد ۳۰ هزار درهم برای امام ببرند. چون این مبلغ را به امام رساندند، دست به آنها نزد تا اعرابی آمد، پس به او فرمود: این مال را بردار و وام خویش ادا کن و بقیه ی آن را بر اهل و عیال خویش خرج کن و ما را معذور دار، اعرابی گفت: ای فرزند رسول خدا! سوگند به خدا که من آرزوی گرفتن کمتر از ثلث این مال را داشتم ولی خداوند داناتر است که رسالت خویش را کجا بنهد. پس پولها را برداشت و رفت (۱).

ص: ۷۰

بیاید از پیشوایان خود درس ایثار و کرم بیاموزیم. کرم تنها انفاق نیست بلکه کوشش برای رفع نیازها، به هر وسیله ممکن است، حتی اگر این کوشش بر شخصیت آدمی گران بیاید. نقل این داستان مرا به یاد ماجرای انداخت که درباره ی یکی از پیامبران بزرگ نقل کرده اند. گفته اند: نیازمندی پیش آن پیامبر آمد و از وی خواستار مقداری مال شد. آن پیامبر هیچ نداشت لذا به مرد نیازمند گفت: مرا بگیر و به بازار برده فروشان ببر و مثل اینکه بنده ی تو هستم مرا بفروش و پول را بگیر و حاجت خویش روا کن. مرد همان گونه که پیامبر گفته بود، عمل کرد اما کسی که پیامبر را خریده بود دانست که او کیست و لذا او را آزاد ساخت. با این شیوه ای که ایثار و کرم و بخشش در آن موج می زند، رهبران ما به ما آموخته اند که چگونه به یکدیگر نیکی کنیم و از آنچه داریم انفاق کنیم و به قصد برآورده ساختن نیازهای مردم، برای برخورداری از آنچه بدان محتاجیم، حرکت و کوشش کنیم.

مذهب اهل بیت علیهم السلام در روزگار امام هادی به مرحله ی پختگی رسیده بود اما خطر تند روی که از طریق فرهنگهای وارداتی از سوی شرق در عمق جان برخی از مسلمانان نفوذ یافته بود، نیازمند نیرویی ایمانی برای پاسخ به این خطر بود تا مبادا به خاطر تبلیغ دشمنان و به ویژه خلفای عباسی که جایگاه ائمه را نمی شناختند و آنان و یا هواخواهانشان را متهم به غلو می کردند روح معنویت در مردم کاستی بگیرد. نیاز دیگر مذهب اهل بیت این بود که محتاج متون جامعی بود تا به منزله ی درسهای توجیهی باشد که بدون افزونی و کاستی اصول عقاید را در بر گیرد. از این روست که زیارت جامعه که از امام هادی علیه السلام نقل شده، از ناحیه ی آن حضرت مطرح می شود. در این زیارت ائمه علیهم السلام به دور از هرگونه غلو و در همان جایگاه حقیقی خود، معرفی و باز شناخته شده اند. بگذارید در برخی از کلمات نورانی این زیارت که می تواند بهترین وسیله برای تحکیم مهر و محبت ائمه در دل ما باشد، تدبر کنیم. این محبت و مهر در واقع امتداد محبت مؤمن به پروردگارش محسوب می شود و به هیچ وجه جایگزین آن نیست:

السلام عليكم يا أهل بيت النبوه، و موضع الرساله، و مختلف الملائكه، و مهبط الوحي، و معدن الرحمه، و خزان العلم، و منتهى العلم، و اصول الكرم، و قاده الأعمم، و اولياء النعم، و عناصر الأبرار، و دعائم الأخيار، و ساسه العباد، و اركان البلاد، و ابواب الايمان، و أمناء الرحمن، و سلاله النبيين، و صفوه المرسلين، و عتره خيره رب العالمين، و رحمه الله و بركاته، السلام على ائمه الهدى، و مصاييح الدجى، و اعلام التقى، و ذوى النهى، و اولى الحجى، و كهف الورى، و ورثه الأنبياء، و المثل الأعلى، و الدعوه الحسنى، و حجج الله على اهل الدنيا و الآخره و الأولى، و رحمه الله و بركاته. السلام على محال معرفه الله، و مساكن بركه الله، و معادن حكمه الله، و حفظه سر الله، و حمله كتاب الله، و اوصياء نبي الله و ذريه رسول الله صلى الله عليه و آله و رحمه الله و بركاته. السلام على الدعاه الى الله، و الأدلاء على مرضات الله و المستقرين فى امر الله و التآمين فى محبه الله، و المخلصين فى توحيد الله، و المظهرين لأمر الله و نهيه، و عباده المكرمين الذين لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون و رحمه الله و بركاته» (١).

ترجمه زیارت جامعہ

«درود بر شما ای خاندان نبوت و جایگاه رسالت و (مرکز) آمد و شد

ص: ٧٣

١- ٦٧. زیارت جامعہ از کتاب «الانوار اللامعه فى شرح زیارہ الجامعه»، عبد الله شبر، ص ١٢٣.

فرشتگان و محل فرود وحی و مکان رحمت و گنجوران دانش و غایت خویشنداری و حلم و بنیانهای کرم و رهبران امتهما و صاحبان نعمتها و ریشه های نیکان و ستونهای گزیدگان و تربیت کنندگان بندگان و ارکان کشورها و دروازه های ایمان و امینان خدای رحمان و تبار پیامبران و گزیده ی رسولان و عترتی منتخب پرورگار جهانیان، و رحمت و برکات خدا بر شما باد! درود بر پیشوایان هدایت و چراغهای (روشن) در ظلمت و پرچمهای پرهیزگاری و صاحبان عقل و خرد و پناه مردمان و وارثان پیامبران و نمونه های برتر و دعوت نکو و حجت‌های خداوند بر مردم دنیا و آخرت و اولی و رحمت و برکات خدا بر شما باد! درود بر جایگاههای معرفت خدا و خانه های برکت خدا و معدنهای حکمت خدا و پاسداران سر خدا و حاملان کتاب خدا و جانشینان پیامبران خدا و فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رحمت و برکات خدا بر شما باد! درود بر دعوت کنندگان به خدا و راهنمایان به خشنودیهای خدا و پایداران در فرمان خدا و کاملان در محبت خدا و مخلصان در توحید خدا و یاوران امر و نهی خدا و بندگان گرامی که در گفتار بر خدا پیشی نگرفتند و به فرمان او کار می رانند و رحمت و برکات خدا بر شما باد! آن حضرت در اندرز به یکی از دوستان خود فرمود: «ای فتح! آن که فرمان آفریدگار را گردن نهاد از خشم آفریده به خود باک راه نداد و آن که آفریدگار را به خشم آورد، یقین کن که آفریدگار خشم آفریده را بر وی مستولی بدارد، و آفریدگار وصف نشود جز بدانچه خویشتن را بدان وصف کرده است و کجا توصیف شود آفریدگاری که حواس از یافتنش

و گمانها از رسیدن به او و آنچه در دل می گذرد از توصیفش و دیدگان از احاطه به او، درمانند. والاست از آنچه وصف کنندگان، توصیفش می کنند و برتر است از آنچه ستاینندگان می ستایندش. در نزدیکی اش دور گردد و در دوری اش نزدیک، در دوری اش نزدیک است و در نزدیکی اش دور، کیفیت (چگونگی) را او چگونگی بخشید پس گفته نشود خود او چگونه است؟ و مکان را او پدید فرمود پس گفته نشود خود او کجاست؟ چون او از چگونگی و کجایی (مکان) به دور است» (۱). و نیز فرمود: «هر که خدای را بپرهیزد در امان نگاه داشته شود و هر که خدا را فرمان برد، مورد اطاعت قرار گیرد و هر که آفریدگار را اطاعت کند از خشم مخلوق نترسد، هر که از مکر خدا و دردناک گرفتنش ایمن شد گردن کشی کرد تا آنجا که قضای خدا و امر نافذش بر وی فرود آمد و هر که دلیلی روشن از پروردگارش داشته باشد دشواریهای دنیا بر وی سبک آید و گر چه تکه تکه شود و پراکنده گردد. سپاسگزار به خود سپاس سعادتمندتر است از نعمتی که باعث سپاس شده زیرا نعمت کالای این جهانی است و سپاس نعمت دنیا و آخرت است. خداوند دنیا را سرای آزمایش و آخرت را خانه ی فرجام قرار داد و بلای دنیا را وسیله ثواب آخرت گرداند و ثواب آخرت را عوض بلای دنیا قرار داد. ستمگر بردبار بسا که به وسیله ی حلم خود از ستمش گذشت شود و حق دار نابخرد بسا که به سبکسری خود نور حق خویش را خاموش سازد.

ص: ۷۵

هر که از روی دوستی به تو نظری دهد همه جانبه اطاعت او کن. هر که قدر خود نداند از شر او خود را آسوده مدان. دنیا بازاری است که مردمی از آن سود برند و مردمی دیگر زیان بینند» (۱). «جدل دوستی قدیم را تباه سازد و گره استوار (در راه دوستی) پدید آرد، کمترین چیز در جدل برتری جستن است و همین برتری جستن از عوامل قطع رابطه است». «نکوهش، کلید دشمنی است، با این حال از حقد و کینه بهتر است». به مردی که پیش آن حضرت فرزندش را نکوهش کرد، فرمود: عقوق مرگ فرزند است برای پدر. و نیز فرمود: شب زنده داری گوارتر از خواب است و گرسنگی در خوبی خوراک بیفزاید. (آن حضرت این سخن را در تشویق بر نماز شب و روزه گرفتن فرمود). «یاد آر مرگ خویش را در میان خانواده ات که نه پزشکی تو را در آن هنگام از مرگ باز می دارد و نه دوستی تو را سود می رساند». «خشم بر آن که مالک اوئی، پستی است». «حکمت در سرشتهای فاسد، کامیاب نشود». «بهتر از خیر و نیکی، کننده ی آن است و زیباتر از زیبا گوینده ی آن و برتر از دانش، حامل آن است و بدتر از شر، جلب کننده ی آن و خوفناک تر از ترس، آن که بر آن سوار است». «تو را از حسد پرهیز می دهم که - آثار- آن در تو آشکار می گردد ولی در دشمنت کارگر نمی شود».

ص: ۷۶

«اگر زمانی برسد که عدل در آن بر ستم غلبه داشته باشد حرام است کسی به دیگری گمان بد ببرد مگر آنکه کاملاً آگاهی پیدا کند و اگر زمانی برسد که ستم در آن بر عدل چیرگی داشته باشد کسی نمی تواند به دیگری گمان خوب ببرد تا زمانی که به خوبی آن کس علم پیدا نکرده است» (۱).

۱- ۷۰. فی رحاب ائمه اهل البیت علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۱.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

